

خوارج

علل پیدایش خوارج و برخورد امام علی (ع) با ایشان

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۲۸۰

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

فرقه خوارج در سال ۳۷ هجری در جریان جنگ صفین و مسئله حکمیت پدید آمدند. آنان عده‌ای از سپاهیان حضرت علی علیه‌السلام بودند که در آغاز از معاویه و عمرو عاص فریب خورده و با پیشنهاد حکمیت از طرف معاویه موافقت کردند، و امام علیه‌السلام را به قبول آن وادار کردند. ولی پس از آنکه قرار داد آتش بس و آیین نامه حکمیت به امضای طرفین رسید، آنان که تازه به اشتباه خود پی برده بودند، به جای آنکه خود را نکوهش کنند و از امام علیه‌السلام عذر بخواهند، مرتکب اشتباه بزرگتری شده و حکمیت را از اساسا مردود دانسته و آن را مخالف با حکم خدا انگاشته، ارتکاب آن را مایه شرک و کفر اعلان کردند. از این رو از امام علیه‌السلام خواستند که از کرده خود توبه کند و عهد نامه آتش بس را نقض کرده، جنگ با معاویه را از سر گیرد.

امام علیه‌السلام در برابر آنان ایستاد و یادآور شد که اولاً: برداشت آنان از حکمیت نادرست است، زیرا آنچه حکم قرار داده شده افراد نیستند، بلکه قرآن کریم است، و خداوند دستور داده است که در منازعات به قرآن و پیامبر رجوع شود، (۱) رجوع به قرآن به این است که به حکم آن گردن نهیم. و رجوع به پیامبر صلی الله علیه و اله به این است که به سنت او عمل کنیم. هر گاه طبق قرآن و سنت پیامبر داوری شود، حق با ما خواهد بود. (۲)

ثانیاً: حکمیت از اساس مخالفت با قرآن نیست. اشتباهی که رخ داده این بوده است که در شرایطی که سپاهیان امام علیه‌السلام در چند قدمی فتح و پیروزی بودند، طرح آتش بس و حکمیت، واقع بینانه نبود، و آن حضرت نیز مخالفت خود را با آن اعلان کرد، (۳) و این خوارج بودند که قبول آن را به امام علیه‌السلام تحمیل کردند. (۴)

ثالثاً: شکستن عهد و میثاق با نص قرآن کریم و تعالیم اسلامی مخالف است، و تا طرف مقابل آن را نقض نکرده است، شکستن آن روا نیست. (۵)

لکن آنان همچنان بر در خواست و رای خود پافشاری کردند و امر تحکیم را بر خلاف حکم خداوند، و قبول آن را گناهی بزرگ و مایه شرک می‌دانستند، و آنگاه که امام علیه‌السلام با سپاهیان خود از صفین رهسپار کوفه گردید، آنان در مکانی به نام حروراء اقامت گزیده، وارد کوفه نشدند، و شب‌بن ربعی را به عنوان فرمانده جنگ و عبد الله بن کواء را به عنوان امام

جماعت انتخاب نموده، توافق کردند که کارها به صورت شورایی انجام شود، و امر به معروف و نهی از منکر را شعار خود ساختند.

مهمترین عامل پیدایش فرقه خوارج، کوتاه فکری و ساده اندیشی و کج فهمی آنان بود که موجب شد اولاً: آیه قرآن «ان الحكم الا لله» را نادرست تفسیر کرده، حکم به معنای قانون و برنامه حکومت را با حکم به معنای فرمانروایی و داوری اشتباه کنند، و در نتیجه حکمیت را مخالف قرآن بدانند.

ثانیاً: ارتکاب گناه را موجب شرک و کفر دانسته، کسانی را که به حکمیت رضایت داده بودند، مشرک و کافر بشمارند.

امام علی علیه السلام آنگاه که خوارج شعار «ان الحكم الا لله» را سر می دادند، فرمود:
«کلمة حق يراد بها الباطل، نعم لا حکم الا لله، و لكن هؤلاء يقولون لا امره الا لله و لا بد للناس من امير بر و فاجر» (۶)

سخن حقی است که معنی باطلی از آن اراده شده است. آری، حکم (قانون) مخصوص خداوند است، ولی این گروه (خوارج) می گویند: امارت و رهبری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به امیر و رهبر نیاز دارند، خواه نیکوکار باشد یا بد کار. (یعنی حتی اگر فرمانروای نیکوکار وجود نداشته باشد، وجود فرمانروای ناصالح از هرج و مرج بهتر است).

و در جای دیگر پس از اشاره به ماجرای حکمیت و اینکه او در آغاز با آن موافق نبود، و خوارج آن را تحمیل کردند، خطاب به آنان فرمود:

«و انتم معاشر اخفاء الهام، سفهاء الاحلام» (۷)

شما جمیعتی سبک عقل و نابخردید.

پی نوشت ها:

- ۱- فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول (نساء / ۵۹) .
- ۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵.
- ۳- ما هو ذنب و لكنه عجز من الراى و ضعف من الفعل... تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۰.
- ۴- و قد كنت نهيتكم عن هذه الحكومة فابيتم على اباء المنابذين حتى صرفت راى الى هواكم. نهج البلاغه، خطبه ۳۶.
- ۵- ويحكم بعد الرضا و الميثاق و العهد نرجع، اليس الله تعالى قد قال: «وفوا بعهد الله اذا عاهدتم و لا تنقضوا الايمان بعد توكيدها و قد جعلتم الله عليكم وكيلا». تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱.
- ۶- نهج البلاغه، خطبه ۴۰.
- ۷- همان، خطبه ۳۶.

تاریخچه فرقه خوارج

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۸۶

نویسنده: دکتر محمد جواد مشکور

خوارج گروهی بودند پس از داوری حکمین بین حضرت علی (ع) و معاویه به وجود آمدند.

هنگام مراجعت حضرت علی (ع) از صفین به کوفه عده‌ای از لشکریانش بر او شوریدند و حکمیت را بر خلاف اسلام دانستند و گفتند: لا حکم الا لله. یعنی فرمانی جز فرمان خدا نیست از این جهت آنان را «محکمه اولی» یعنی داوری خواهان نخست خواندند.

سپس دوازده هزار تن از ایشان از لشکر حضرت علی (ع) جدا شده و به حروراء نزدیک کوفه رفتند و با وی مخالفت کردند بدین سبب آنان را «حروریه» نامیدند خوارج خود را «شراء» می‌خواندند و خارجی که جمع آن خوارج می‌باشد لقبی است که دشمنان ایشان به آنان داده‌اند.

«شراء» به معنی فروشندگان است و مفردش شاری می‌باشد، این عنوان را بدین علت انتخاب کردند که می‌گفتند: ما جان خویش را برای پاداش اخروی فدا می‌کنیم.

این نام مأخوذ است از آیات: «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله..» بقره/۲۰۷ یعنی: از مردم کسانی هستند که نفس خود را به جهت خشنودی خداوند می‌فروشند و در راه او فدا می‌کنند.

«ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون...» توبه/۱۱۱. یعنی: همانا خداوند از مؤمنان نفسها و اموالشان را بخرد و به جای آن به ایشان بهشت را داد تا در راه او بجنگند و بکشند و کشته شوند.

اما برونو Brunnow که از معاریف خاورشناسان است در رساله خود درباره خوارج می‌نویسد: این که گفته‌اند لقب خوارج را دشمنان به آن گروه داده‌اند درست نیست زیرا این عنوان به معنی تمرد و عصیان در مورد ایشان نیامده است و این کلمه مانند لفظ (مهاجرین) مراد کسانی هستند که در راه خدا جلای وطن کرده و دور از اوطان خویش زندگی کرده‌اند و آن مأخوذ از آیه است: «... و من یرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله...» نساء/۱۰۱. یعنی: هر که از خانه خود برای خدا و رسولش بیرون رود و مرگ او فرا رسد به تحقیق خداوند او را پاداش خواهد داد.

عقاید خوارج

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۸۷

نویسنده: دکتر محمد جواد مشکور

خوارج علی (ع) و عثمان و معاویه و حکمین (ابو موسی اشعری و عمرو بن العاص) را کافر شمردند. آنان می‌گفتند که: جانشین پیغمبر لازم نیست عرب و از قبیله قریش باشد، خلافت غیر عرب و حتی غلامان رانیز جایز می‌دانستند به شرط آن که او شخصی با تقوا و شمشیر زن و عادل باشد.

حتی بعضی از فرق ایشان مانند شبیبیه در خلافت فرقی میان زن و مرد نمی‌گذاشتند و امامت زنان را جایز می‌شمردند.

خوارج، مرتکب «گناهان کبیره» را کافر می‌شمردند و ریختن خونشان را مباح می‌دانستند. اینان نکاح با زنان و دختران و فرقه‌هایی که از ایشان تبری می‌جستند را جایز شمردند و خروج با امامان خود را بر ضد کافران و منافقان «واجب» دانند.

فرقه‌ها

فرقه اباضیه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۶

نویسنده: دکتر محمدجواد مشکور

به کسر همزه پیروان عبدالله بن اباض تمیمی‌اند که مردی خارجی بوده، و از دیگر خوارج انشعاب پذیرفت. پیدایش این فرقه هنگامی صورت گرفت که عبدالله بن اباض از خوارج افراطی کناره گرفت، و مانند فرقه «صفریه» راه اعتدال برگزید.

ابو بلال مرداس بن ادیه تمیمی از پیشوایان نخستین این فرق بوده و در سال ۶۲ هـ. کشته شد. پس از او عبد الله بن اباض ریاست آن فرقه را به دست گرفت. وی در سال ۶۵ هـ. بکلی از خوارج ازرقی جدا شد و در بصره بر ضد زبیریان خروج کرده و چون مردی فقیه بود و در منابع اباضیه او را امام اهل التحقيق و امام القوم و امام المسلمین خواندند. سبب قعود و اعتدال عبد الله بن اباض ظاهراً سازش او با عبدالملک بن مروان خلیفه اموی و همراهی با وی بر ضد عبدالله بن زبیر بود. سیاستی را که عبدالله بن اباض در برابر خلفای اموی پیش گرفت، جانشین وی ابو الشعثاء جابر بن زید ازدی همچنان ادامه داد.

اصل وی از عمان بود، و در حدود یکصد هجری چند سال پس از مرگ عبدالله بن اباض درگذشت. ابو الشعثاء جابر با حجاج بن یوسف ثقفی روابطی دوستانه داشت، ولی این حسن رابطه دیری نپایید و حجاج به کشتن اباضیه مانند دیگر خوارج پرداخت، و در زمان او بیشتر بزرگان اباضی به عمان تبعید شدند.

جابر را شاگردی ایرانی الاصل بود که ابو عبیده مسلم بن کریمه تمیمی نام داشت و از فقها و دانشمندان آن فرقه بشمار می‌رفت و پس از مرگ وی جانشین او گشت و اباضیه از سراسر عالم اسلام برای تحصیل علم در بصره به نزد او می‌آمدند.

هنگامی که خلافت اموی به عمر بن عبدالعزیز رسید، امید بزرگان اباضی به جلب تایید آن خلیفه پرهیزکار افزایش یافت.

ابو عبیده مسلم بن کریمه، سفارتی نزد این خلیفه فرستاد. شاید در نتیجه همین سفارت بود که عمر بن عبدالعزیز اجازه داد که ایاس بن معاویه اباضی قاضی بصره شود، و در بصره یک مرکز تعلیمی تاسیس شد، که طلاب خوارج برای تحصیل بدانجا می‌آمدند.

ابو عبیده پس از فارغ التحصیل شدند ایشان، آنان را برای تبلیغ به بلاد اسلامی می‌فرستاد. پس بصره مرکز پنهانی تبلیغات اباضی هم گردید.

پس از سقوط بنی امیه و روی کار آمدن عباسیان، منصور دوانقی مدتی نسبت به اباضیان نظر مساعد داشت. بعد از مرگ ابوعبیده انحطاط طایفه اباضیه در بصره آغاز شد، و مراکزی از جماعات آن قوم در کوفه، حجاز، حضرموت، یمن و عمان ایجاد گشت.

از پایان قرن اول هجری خوارج عمان رنگ اباضی پیدا کردند، عامل مؤثر در این امر «جابر بن زید» و تاثیر دیگر فقهای اباضی بصره بود، که حجاج بن یوسف آنان را به عمان تبعید کرده بود. پس از آن شورش در آنجا رخ داد، که پیشوای ایشان جلدی بن مسعود بود. این شورش تا به حضرموت و یمن کشیده شد، ولی سرانجام در سال ۱۳۴ هـ. بر اثر رسیدن سپاهیان عباسی به فرماندهی خازم بن خزیمه برافتاد. درباره نقش مهم عمان در تاریخ اباضیه این ضرب المثل رایج گشت:

باض العلم بالمدينة و فرخ بالبصرة و طار الى عمان. یعنی علم در مدینه تخم گذاری کرد و در بصره جوجه برآورد و به سوی عمان پرواز کرد.

بعضی از رؤسای اباضی عمان لقب والی یا متقدم (پیشوا) داشتند.

مهمترین جماعت‌های اباضی در میان شهرهای صحار و توام می‌زیستند، و بیشتر در ناحیه باطنه و حوالی رستاق زندگی می‌کردند، و پایتخت سابق ایشان شهر «نزوی» بود. در عصر حاضر مذهب اباضی کیش قبایل عمانی غافری و هناست.

سپس فرقه اباضی به افریقای شرقی و خلیج فارس از جمله قشم و سواحل کرمان و ایران گسترش یافت. داعیان ایشان که «حملة العلم» نامیده می‌شدند و یکی از آنان «هلال بن عطیه خراسانی» - از دعاء ابو عبیده مذکور - بود که با تبلیغات خود آن مذهب را در بعضی از نقاط آن استان رواج داد. از بزرگان اباضی در خراسان می‌توان از ابو غانم بشر بن غانم خراسانی صاحب کتاب «المدونه» نام برد، که از دانشمندان آن طایفه در قرن سوم هجری است.

اباضیه در مغرب: نخستین داعی که به دعوت مذهب خوارج اباضی در مغرب پرداخت «سلامة بن سعید» سلمة بن سعد از مشایخ بصره بود، که در اوایل قرن دوم هجری این مذهب را در شمال آفریقا تبلیغ می‌کرد. پس از آن به نام شخصی به اسم عبدالله بن مسعود تجیبی برمی‌خوریم، که در لیبی و طرابلس غرب آن مذهب را رواج می‌داد، و قبیله بربر (هواره) را به این مذهب تبلیغ می‌کرد.

پس از آن اسماعیل بن زیاد نفوسی به توسط قبایل بربر اباضی طرابلس با عنوان «امام الدفاع» برگزیده شد و در حدود سال ۱۳۲ هـ قتل رسید، و با مرگ او حکومت زیادی طرابلس منقرض گشت.

پس از آن عبدالرحمن بن رستم که اصل ایرانی داشت، در قیروان حکومت اباضی تشکیل داد، سپس شهر تاهرت را تسخیر کرد، و در سال ۱۶۰ هـ. به امامت اباضیه در شمال آفریقا برگزیده شد.

در زمان دو جانشین ابن رستم، عبدالوهاب بن عبدالرحمن و افلح بن عبدالوهاب اباضیت در مغرب به اوج خود رسید، و از قرن ششم هجری پس از غلبه فاطمیان بر شمال آفریقا انحطاط دولت اباضیه در آن ناحیه آغاز شد، و اباضیان افریقای شمالی در چند ناحیه دور گوشه‌گیری اختیار کردند و تا زمان حاضر در آن ناحیه‌ها بر جای مانده‌اند.

فرق اباضی: مهمترین شاخه‌های مذهبی اباضی معروف به اباضیه «وهبیه» مغرب است، که خود را «اهل المذهب» و نیز «اهل الدعوة» می‌خوانند.

فرقه دیگر حارثیه هستند که مؤسس آن مذهب حمزه کوفی بود، و در مساله «قدر» پیرو عقاید «معتزله» شد، و آن فرقه منسوب به عالمی اباضی موسوم به حارث بن مزید هستند.

فرقه دیگر «طریفیه» هستند که از یاران عبدالله بن طریف از اصحاب امام طالب الحق می‌باشند، که در حدود سال ۱۲۹ هجری در عربستان جنوبی تاسیس شد.

دیگر از فرق اباضی: نکار، نفائیه، خلفیه، عمریه، حسنیه، سکاکیه، حفصیه و یزیدیه هستند که ذکر غالب ایشان در این فرهنگ خواهد آمد.

عقاید اباضیه: ایشان مانند «صفریه» شاخه معتدل خوارج را تشکیل می‌دادند، آنان بر خلاف ازارقه که از خوارج تندرو بودند، مخالفان خود را از اهل قبله کافر می‌دانستند نه مشرک (۱)، حتی ازدواج با ایشان و میراث بردن از آنان را روا می‌شمردند، و می‌گفتند مرتکبان کبائر موحدند نه مؤمن، استطاعت را عرضی از اعراض می‌دانستند که با افعال عباد تحقق می‌یابد. بر خلاف دیگر خوارج، امامشان را امیرالمؤمنین و خودشان را «مهاجرین» نمی‌خواندند، و می‌گفتند که هرگاه تکلیف ساقط شد عالم نیز فانی خواهد شد.

شهادت مخالفان را بر دوستانشان جایز می‌دانستند، و می‌گفتند هر که مرتکب «گناه کبیره» شود کافر نعمت است نه کافر ملت.

درباره منافقان می‌گفتند که: ایشان در زمان رسول خدا(ص) موحد بودند، و کافر به گناه کبیره شدند نه کافر به شرک و گفتند: اوامر خداوند در قرآن «عام» است نه «خاص»، و گفتند که جایز است خداوند رسولی را بدون دلیل و معجزه برانگیزد، و بندگان را به آنچه را که بر وی وحی می‌شود مکلف فرماید.

ایشان در مورد ائمه خود به دو حالت کتمان و ظهور قایل بودند، و می‌گفتند ممکن است امامی مدت‌ها در حال کتمان باشد، و در موقع مناسب علناً اظهار امامت کند، در آن هنگام او را «امام البیعه» و امام الظهور خوانند.

عقاید «اباضیه» جز در بعضی از موارد غالباً موافق «اهل سنت و جماعت» است. ایشان مانند آنان معترف به قرآن و سنت‌باشند، و لیکن به جای «اجماع» قایل به «رای» هستند. گویند خداوند از گناهان صغیره در می‌گذرد، ولی از صاحبان گناهان کبیره جز به توبه در نمی‌گذرد، و بهشت و دوزخ فانی نگردند.

الفرق بین الفرق، ص ۶۱.

مقالات الاسلامیین، ج ۲، ص ۱۲۶، ۱۷۰.

مذاهب الاسلامیین، ج ۱، ص ۸۹، ج ۲، ص ۱۲۶، ج ۳، ص ۱۴۵.

مختصر تاریخ الاباضیه.

الاباضیه فی موبک التاریخ، دو جلد، قاهره، ۱۹۴۶.

ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۲۱.

E-I (N.E) vol III p 648 Al – Ibadiyya

Al – Ibadiyya

پی‌نوشت:

(۱) مراد از کفر، کفر نعمت است که خوارج «مرتکب کبیره» را کافر نعمت می‌دانند، نه کافر ملت (کافر مطلق)، زیرا از اعتقاد آنان است که: دار مخالفینا من اهل الاسلام دار توحید. یعنی مسکن و دیار مخالفین ما از سایر فرق مسلمین دیار اسلامی است. نیز در عقاید آنان آمده: اجازوا شهادة مخالفیهم علی اولیائهم، شهادت مخالفین خود را علیه اهل مذهب خویش روا دانند.

چند نکته در مورد اباضیه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۲۸۵

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

مؤسس مذهب اباضیه

قول مشهور میان مورخان و نویسندگان ملل و نحل این است که مؤسس مذهب اباضیه عبد الله بن اباض تمیمی است. تاریخ دقیق ولادت و وفات او روشن نیست، مشهور است که وی عصر معاویه بن ابی سفیان را درک کرده و تا زمان عبد الله مروان (۶۵-۸۶) زنده بوده، و در اواخر این دوره وفات کرده است. درباره ولادت او اقوال مختلفی نقل شده است، برخی احتمال داده‌اند که در بخش اول حکومت معاویه به دنیا آمده است (۱) و برخی دیگر تاریخ ولادت او را قبل از آن دانسته‌اند.

عده‌ای از محققان مذهب اباضی نسبت مذهب خود را به عبد الله بن اباض نفی نمی‌کنند، ولی انتساب آن را به جابر بن زید (ابو الشعثاء) ترجیح می‌دهند، و بر آنند که عبد الله در آرا و اعمال خود طبق فتاوی جابر تصمیم می‌گرفته است. (۲) وی در سال هجده هجری در نزدیکی شهر نزوی، مرکز حکومت عمان، به دنیا آمد و در سال ۹۳ هجری در بصره وفات کرد. جابر از بسیاری از صحابه کسب دانش کرد و در فقه تالیف بزرگی به نام دیوان جابر داشت که از بین رفته است. و در حدیث، مسندی دارد که از علی بن ابی طالب، ابن عباس، ابو سعید خدری، عایشه، عبد الله بن عمر، ابو هریره، انس بن مالک، و دیگران روایت کرده است. بیشترین روایات او از ابن عباس و عایشه است. (۳)

برخی دیگر از محققان بر آنند که مذهب اباضی در حقیقت دو مؤسس داشته است: یکی، رهبری سیاسی آن را بر عهده داشته، که عبد الله بن اباض است، و دیگری رهبری علمی و فقهی آن را، که جابر بن زید است. نویسنده کتاب «دراسة فی الفکر الاباضی» پس از بیان این مطلب یادآور شده است که حکومت اباضیه در آغاز یک حرکت علمی (کلامی یا فقهی) نبود، بلکه یک حرکت سیاسی - مذهبی بود که پس از ماجرای حکمیت شکل گرفت و با حکومت اموی موضعی خصمانه داشت و رهبری این حرکت را عبد الله بن اباض بر عهده داشت، زیرا وی از چهره‌های سیاسی - مذهبی شاخص در آن زمان بود. جابر بن زید، فقط از نظر علمی برجسته و معروف بود، نه از نظر سیاسی. آنگاه که حرکت اباضیه شکل یک مذهب را به خود گرفت، جابر بن زید روش سیاسی عبد الله را تایید کرد و به عنوان رهبری دینی مذهب اباضیه شناخته شد. (۴)

تطورات تاریخی

مذهب اباضیه در قرن دوم هجری در یمن، حضرموت و حجاز منتشر گردید، و عنصر فعال در نشر این مذهب فردی به نام عبد الله بن یحیی ملقب به «طالب الحق» بود. انقلاب او در زمان مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی، اوج گرفت.

در عصر منصور عباسی، (۱۴۰ هـ)، معن بن زائده وارد حضرموت شد و فردی را به یابست خود در آنجا نصب کرد، ولی مردم حضرموت به رهبری اباضیه او را کشتند. (۵) اباضیه در لیبی و الجزایر نیز تشکیل حکومت دادند و دولت آنان در لیبی بیش از سه سال (۱۴۱-۱۴۴ هـ) دوام یافت. عبد الله بن رستم نیز دولت بنی رستم را در شمال آفریقا تاسیس کرد، که حدود ۱۵۰ سال (۱۴۴-۲۹۶ هـ) دوام یافت. مرکز آن شهر تاهرت در الجزایر یکی از مراکز مهم مذهب اباضی بود. قلمرو حکومت آنان غالب نواحی الجزایر، وهران، جبال اوراس، نصف تونس جنوبی و اکثر لیبی را شامل می شد. (۶)

اباضیه هم اکنون در مناطق مختلف دنیای اسلام سکونت دارند، که مرکز عمده آنان کشور عمان است. عقاید اباضیه به عنوان مذهب رسمی این کشور پذیرفته شده است.

گروههایی از اباضیه در زنگبار (بخشی از تانزانیا) و صحرای بزرگ آفریقا، به ویژه سرزمین میزاب در الجزایر، کوه نفوسه در لیبی، و جزیره جربه در تونس، سکونت دارند. (۷)

عقاید کلامی اباضیه

برخی از نویسندگان معاصر اباضی بر این عقیده اند که فرقه اباضیه فقط در دو مسئله، یعنی تخطئه حکمیت و شرط ندانستن قرشی بودن امام، با سایر فرق اسلامی اختلاف نظر دارند، ولی در سایر مسایل با یکی از مذاهب مشهور کلامی هم عقیده اند، چنانکه در مسئله صفات خدا، رؤیت، تنزیه، تاویل و حدوث قرآن با معتزله و شیعه توافق دارند، و در مسئله شفاعت با معتزله هم عقیده اند، و در مسئله قدر و خلق افعال با اشاعره هم رایند. (۸)

قللهائی مؤلف کتاب «الکشف و البیان» (از علمای سرشناس اباضیه در قرن یازدهم و دوازدهم) (۹) دیدگاه اباضیه را در مقایسه با عقاید فرقه های قدریه، معتزله، اهل سنت (اهل حدیث، صفاتی، اشاعره) و شیعه بیان کرده است.

با قدریه و معتزله در عقاید زیر مخالفند:

- ۱- نفی قدر الهی در افعال انسان.
- ۲- انکار عمومیت اراده خداوند در افعال ناروا.
- ۳- اثبات منزلتی میان ایمان و کفر درباره مرتکبان کبایر.

و در موارد زیر با آنان موافقت:

- ۱- عینیت صفات ذاتی خدا با ذات.
- ۲- نفی رؤیت بصری خداوند در دنیا و آخرت.
- ۳- اثبات استحقاق ثواب برای مؤمن، هرگاه مرتکب گناه نشود یا توبه کند.
- ۴- اثبات خلود عذاب برای مرتکبان گناهان کبیره که بدون توبه از دنیا می روند.

۵- انکار نص در مسئله امامت.

و با اهل سنت و اشاعره در عقاید زیر مخالفند:

- الف: اثبات صفات خبریه بدون تاویل.
- ب: اثبات رؤیت بصری خدا در قیامت برای مؤمنان.
- ج: اعتقاد به زیادت صفات ذاتی خداوند بر ذات.
- د: اعتقاد به شفاعت در حق مرتکبان کبایر.
- ه: عدم خلود مرتکبان کبایر در دوزخ.
- ز: شرط قرشی بودن امام.
- ح: وجوب اطاعت از امام، هر چند جائز و ستمکار باشد.

و در موارد زیر با آنان موافقتند.

- الف: اثبات قدر الهی در افعال انسان.
- ب: عمومیت اراده خداوند در افعال بشر.
- ج: خلق افعال و نظریه کسب.

از آنچه گفته شد می‌توان به موارد موافقت و مخالفت اباضیه با شیعه امامیه نیز پی‌برد، آنان در مسایل زیر با شیعه هم عقیده‌اند:

- ۱- عینیت صفات ذاتی خداوند با ذات.
- ۲- تاویل و تفسیر صفات خبریه.
- ۳- امتناع رؤیت بصری خداوند.

و در مسایل زیر با عقاید شیعه مخالفند:

- ۱- نص در امامت.
- ۲- اعتقاد به شفاعت در حق گنهکاران.
- ۳- عدم خلود مرتکبان کبایر در دوزخ.
- ۴- ارتکاب گناه کبیره مایه کفر و شرک نخواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- الحركة الاباضیه فی المشرق العربی، ص ۴۹.
- ۲- مختصر تاریخ الاباضیه، ص ۲۸.
- ۳- همان، ص ۲۷-۲۸، العقود الفضیه، ص ۹۳-۱۰۳.
- ۴- دراسة فی الفكر الاباضی، ص ۲۲، ۲۶-۳۲، ۴۴-۴۶.
- ۵- الاصول الایمانیه، ص ۳۵۵-۳۵۶.

۶- المنجد فی الاعلام، الرستمیون.

۷- الاصول الایمانیه، ص ۳۵۷.

۸- بحوث فی الملل و النحل، ج ۵، ص ۳۰۲-۳۰۳.

۹- برخی وی را از دانشمندان قرن چهارم هجری دانسته‌اند (الاصول الایمانیه)

فرقه ازارقه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۶

نویسنده: دکتر محمدجواد مشکور

فرقه‌ای از خوارج هستند که نام خود را از پیشوای خویش نافع بن ازرق که ابو راشد کنیه داشت گرفتند و گویند: مخالفان ایشان از اهل قبله مشرکند و هر که به مذهب ایشان در نیاید ریختن خون او و زن و فرزندش جایز است.

پس از کشته شدن نافع، پیروان او با عبیدالله بن ماحوز بیعت کردند و تا شوال سال ۶۶ ه. که در سلبری کشته شد پیشوای ایشان بود.

پس از کشته شدن زبیر بن ماحوز، ازارقه با قطری بن الفجاه که از دلیران زمان خویش بود بیعت کردند. بعد از قتل قطری، ازارقه پراکنده شدند. (۱)

ازارقه سنگسار (رجم) کردن را منکر شدند و خیانت در امانت را روا دانستند و گفتند مخالفان ما مشرکند و ادای امانت ایشان جایز نیست و حد شرعی را درباره کسی که قذف مرد زن دار می‌کرد روا ندانستند، ولی حد شرعی را بر کسانی که قذف زنان شوهردار می‌نمودند جاری می‌کردند.

دست دزد را در بیش و کم می‌بریدند و اندازه‌ای در مال دزدی در نظر نمی‌گرفتند.

ازارقه چون با نافع بن ازرق بیعت کردند او را امیرالمؤمنین خواندند و خوارج عمان و یمامه نیز به ایشان پیوستند.

حجاج بن یوسف، مهلب بن ابی‌صفره را به جنگ ایشان فرستاد و از آنان کشتار بسیار کرد.

ازارقه علی(ع) را کافر شمردند و عبدالرحمن ملجم را در شهید کردن آن حضرت بر حق می‌دانستند.

ایشان خوارجی را که از جنگ با مخالفان خودداری می‌کردند کافر شمردند و ریختن خون اطفال و زنان مخالفان را جایز می‌دانستند و می‌گفتند که اطفال مشرکان در دوزخند و نیز می‌گفتند که جایز است خداوند پیامبری بفرستد در حالی که می‌داند پس از نبوتش کافر خواهد شد و جایز است که پیغمبری بفرستد که پیش از نبوتش کافر بوده و از وی گناهان کبیره و صغیره صادر شده باشد و نیز گویند که: مرتکبان کبیره جملگی کافرند و با دیگر کفار به دوزخ اندر افتند.

الفرق بین الفرق، ص ۵۰ - ۵۲.
ملل و نحل، شهرستانی، ص ۱۰۹ - ۱۱۰.
مقالات الاسلامیین، ج ۲، ص ۱۲۶ و ۱۳۷.
شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۶.
۴. E.I (new) vol.1, p. 833 - 834.

پی‌نوشت:

(۱) در سال ۶۸ هجری میان خوارج ازرقی، به رهبری زبیر بن ماحوزی، و قطری بن الفجاء، و سپاهیان حجاج بن یوسف که اغلب تحت فرماندهی مهلب (از قبیله ازد) سردار فعال و آزموده خراسان بودند، جنگهایی طولانی و دشواری در جریان بود که از فارس پیوسته به خوزستان و بین النهرین و همچنین به اصفهان و سیستان و کرمان سرایت می‌کرد. اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، ص ۳۲.

فرقه عجارده

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۳۳۲

نویسنده: دکتر محمدجواد مشکور

از فرق خوارج و پیروان عبدالکریم بن عجرد بودند و او در آغاز پیرو عطیه بن اسود حنفی بود. عجارده بر ده گروه شدند و همه این سخن را متفقند که کودکان هرگاه بالغ گردیدند و به مردی رسیدند باید به اسلام خوانده شوند و یا اسلام را توصیف نمایند و پیش از این باید از آن بیزاری جست.

عجارده با «ازارقه» در یک مورد اختلاف دارند و آن این است که: ازارقه بردن اموال مخالفان را روادانند ولی عجارده گویند: بردن مال هیچ یک از آنان روا نیست مگر این که او را کشته و مالشان را به یغما بریم.

برخی نوشته‌اند: عبدالکریم بن عجرد نخست از یاران ابی‌بیهس بود و سپس با وی مخالفت کرد و سرانجام به حبس افتاد و در زندان بود که دو تن از یارانش میمون و شعیب که با یکدیگر در باب «مشیت خداوند» اختلاف کرده بودند برای حکمیت به او نامه نوشتند. (شعیبیه).

گویند: عجارده منکر نسبت سوره یوسف به قرآن شدند، و گفتند: آن داستان است و نشاید که چنین داستانی در قرآن باشد.

شهرستانی ده فرقه از خوارج را به «عجارده» نسبت می‌دهد از این قرار:

خلفیه، صلتیه، حمزیه، شعیبیه، میمونیه، اطرافیه، جازمیه، ثعالبه، شیبانیه.

الفرق بین الفرق، ص ۵۶.

ملل و نحل شهرستانی، ص ۱۱۵.

التبصیر فی الدین، ص ۳۲.

العقیده و الشریعة، ص ۱۷۳.

سایر فرق

بهائیه و بابیه

مسلك بابیه و بهائیه به طور اجمال

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۳۳۷

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

تاریخ پیدایش و پدید آورنده بابیه

مسلك بابیگری در قرن سیزدهم قمری (نوزدهم میلادی) توسط فردی به نام سید علی محمد پدید آمد. وی در اول محرم سال ۱۲۳۵ یا ۱۲۳۶ (۱۸۲۰ میلادی) در شیراز متولد شد و در بیست و هفتم شعبان سال ۱۲۶۶ در تبریز به جرم ارتداد به دار آویخته شد.

بابیه او را «حضرت اعلی» و «نقطه اولی» لقب داده‌اند. وی تحصیل ابتدایی و آموزش اندکی عربی را در شیراز گذراند. سپس پنج سال در بوشهر اقامت گزید و به تجارت- که پیشه پدری او بود- اشتغال داشت. در همان ایام که نوجوانی بیش نبود، دست به کارهای غیر متعارف می‌زد و به اوراد و طلسمات که حرفه رمالان و افسونگران بود. سخت علاقه‌مند بود. در هوای بسیار گرم تابستان بوشهر هنگام بلندی آفتاب، بر بالای بام می‌ایستاد و برای تسخیر آفتاب اوراد می‌خواند و حرکات مرتاضان هندی را تقلید می‌کرد.

پس از بازگشت از بوشهر به شیراز، کار و کسب را رها کرد و برای کسب علم و سیر و سیاحت رهسپار عراق و حجاز گردید و در کربلا در سلک شاگردان سید محمد کاظم رشتی (۱۲۰۳-۱۲۵۹ ق) در آمد. سید کاظم رشتی که از شاگردان شیخ احمد احسائی بود درباره ائمه طاهرین علیهم السلام افکار و عقاید غلو آمیزی داشت و آنان را مظاهر تجسم یافته خدا یا خدایان مجسم می‌انگاشت و می‌گفت باید در هر زمانی یک نفر میان امام زمان (عج) و مردم باب و واسطه فیض روحانی باشد. این گونه عقاید توجه سید علی محمد را به خود جلب کرد، و از مریدان خاص وی گردید، و از همانجا بود که فکر دعوی با بیت در ذهن او راه یافت.

پس از فوت سید کاظم رشتی، در سال ۱۲۶۰ ق سید علی محمد نخست ادعای ذکریت و بعد ادعای بابیت (یعنی باب علوم و معارف خدا و راه اتصال به مهدی موعود «عج») و سپس ادعای مهدویت نمود و به تدریج ادعای ثبوت و شاریت کرد و مدعی وحی و دین جدید گردید، و بالاخره این ادعا را به ادعای نهایی ربوبیت و حلول الوهیت در خود پایان داد.

سرگذشت سید باب پس از دعوی بابیت

در آغاز امر هیجده تن از شاگردان سید کاظم رشتی که نزد بابیان به حروف حی (ح ۸، ی ۱۰) مشهورند به باب ایمان آوردند، و هر کدام در نقطه‌ای به تبلیغ مسلک بابیگری پرداخته، جمعی را به آیین او در آوردند. خود باب نیز از عراق به مکه رفت و در آنجا دعوی مهدویت خود را آشکار ساخت. سپس به بوشهر بازگشت و در آنجا اقامت گزید. فعالیت بابیان، علمای شیعه و نیز حکومت قاجار را نگران ساخت. از این رو به دستور حکمران فارس، باب را از بوشهر به شیراز منتقل کردند، ولی او دست از فعالیت‌های تبلیغی خود برنداشت، لذا به دستور حاکم شیراز مجلس مناظره‌ای بین او و علمای شیعه ترتیب داده شد، و او از عقاید خود اظهار ندامت کرد. وی را به مسجد بردند و او در جمع مردم دعاوی خود را تکذیب و استغفار کرد.

اما پس از چندی بار دیگر همان ادعا را تکرار و تبلیغ می‌کرد. از این رو، او را دستگیر و زندانی کردند، و پس از مدتی از شیراز به اصفهان منتقل گردید و از آنجا وی را به آذربایجان بردند و در قلعه چهریق - نزدیک ماکو - زندانی کردند (۱۲۶۳ ق). سپس از آنجا وی را به تبریز بردند و در حضور ناصر الدین میرزا (ولیعهد ناصر الدین شاه) در مجلس علما محاکمه کردند و سرانجام به جرم ارتداد از دین و افساد در میان مؤمنین به دار آویخته شد (۱۲۶۶ ق).

تالیفات باب

نخستین تالیف وی کتابی است در تفسیر سوره یوسف که بابیان آن را «قیوم الاسماء» می‌خوانند. از دیگر کتابهای مشهور او مجموعه الواح وی خطاب به علما و سلاطین و کتاب صحیفه بین الحرمین است که بین مکه و مدینه نوشته شده است. «بیان» ، مشهورترین کتاب او به عربی و فارسی است. سبک تالیف او مخلوطی از عربی و فارسی است، و عربی نویسی او غالباً نویسی او غالباً با موازین نحو و دستور زبان مطابقت ندارد. نزد بابیان این کتاب به صورت کتاب وحی و شریعت و احکام آسمانی تلقی می‌شود.

در باب چهارم از واحد ششم کتاب بیان آمده است: در چهار منطقه نباید کسی جز بابی وجود داشته باشد: در فارس، خراسان، آذربایجان و مازندران.

در باب هیجدهم از واحد هفتم آمده است: اگر کسی دیگری را محزون سازد، واجب است که نوزده مثقال طلا به او بدهد. و اگر ندارد. نوزده مثقال نقره بدهد.

در باب پانزدهم از واحد هشتم آمده است: بر هر کس از پیروان باب واجب است که برای طلب اولاد ازدواج کند، اما اگر زن کسی باردار نشد، حلال است برای حامله شدن او از یکی از برادران بابی خود یاری بگیرد، نه از غیر بابی.

در باب چهارم از واحد هشتم آمده است: هر چیزی بهترین آن متعلق به نقطه (یعنی خود باب) و متوسط آن متعلق به حروف حی (هیجده تن یاران باب) بوده و پست‌ترین آن برای بقیه مردم است.

میرزا حسینعلی بهاء و مسلک بهائیه

میرزا حسینعلی در سال ۱۲۳۳ ق در دهکده‌ای از توابع نور مازندران متولد شد و در حوالی سال ۱۳۱۰ ق در عکا در اثر بیماری درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد.

تحصیلات مقدماتی و خواندن و نوشتن و مقداری عربی را - طبق سنت رایج زمان - آموخت. سپس به خدمت دولت در سمت منشیگری و دیوان در آمد، و پس از چندی به حلقات درویشان پیوست و مانند آنها زلف و گیسوی بلند گذاشت و لباس قلندری بر تن کرد.

با ظهور غوغای باب، میرزا حسینعلی و برادر ناتنی‌اش یحیی صبح ازل و تنی چند از خاندانش به باب پیوستند، و پس از اعدام باب، یحیی صبح ازل دعوی جانشینی او را کرد. میرزا حسینعلی در آغاز تسلیم او شد. اما پس از مدتی، رقابت با برادر را آغاز کرد و نخست ادعای «من یظهره اللهی» - که در سخنان باب آمده بود کرد و به تدریج بر ادعاهای خود افزود تا به ادعای رسالت و شاریعت و حلول خدا در او رسید و خود را الهیکل الاعلی نامید (انا الهیکل الاعلی) و مدعی شد که سید علی محمد باب زمینه‌ساز و مبشر ظهور وی بوده است.

سفارتخانه‌های خارجی - خصوص روس - با صراحت از برادرش حمایت می‌کردند و دولت را از تصمیم شدید علیه آنها تهدید می‌کردند.

سرانجام با فشار علمای اسلامی و مسلمانان، حکومت وقت مجبور شد در سال ۱۲۶۹ ق آن دو را با جمعی از پیروان آنها به بغداد تبعید کند. عراق در آن زمان - به سان بسیاری از مناطق اسلامی - تحت حکومت مرکزی عثمانی اداره می‌شد. پس از مدتی که کشمکش میان دو برادر بر سر رهبری با بیان و درگیری طرفداران آنان بالا گرفته بود، دولت عثمانی هر دو را به دادگاه کشاند، و دادگاه حکم تبعید آن دو را دو نقطه دور دست و جدا از هم صادر کرد، از این رو، یحیی صبح ازل با خاندان و پیروانش به قبرس و حسینعلی بهاء و طرفدارانش به عکا در سرزمین فلسطین اسکان داده شدند، ولی تکفیر و تبلیغ علیه یکدیگر را هرگز رها نکردند.

در این ایام بود که اطرافیان صبح ازل به فرقه «ازلیه» و پیروان میرزا حسینعلی به فرقه «بهائیه» نامیده شدند و آنهایی که به این دو برادر ملحق نشدند، به نام قبلی «بابی» باقی ماندند.

سرانجام در این کشمکش میرزا حسینعلی که بیشتر مورد حمایت ایادی استعمار بود غلبه یافت و ازلیه به دست فراموشی سپرده شدند.

عباس افندی و شوقی افندی

پس از مرگ میرزا حسینعلی همه چیز راه فراموشی و سکوت پیش گرفت. بابی‌ها کم محو و فراموش می‌شدند، و بهایی‌ها در حالت صبر و انتظار به سر می‌بردند، تا اینکه پسر ارشد میرزا حسینعلی به نام عباس افندی که عبدالبهاء لقب گرفت، به تجدید آن پرداخت. وی در سال ۱۸۴۴ م. متولد و در سال ۱۹۲۱ م. در گذشت.

عباس افندی در محیط حکومت عثمانی و داخل ایران مجالی برای فعالیت خود نمی‌یافت. بدین جهت در سال ۱۹۱۱ م. به اروپا مسافرت کرد و به جای روسیه با انگلستان و سپس آمریکا رابطه ویژه‌ای برقرار کرد، و در جریان جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) خدمات زیادی برای انگلستان انجام داد، و پس از پایان یافتن جنگ، به پاس این خدمات، طی مراسمی لقب سر (Sir) و نشان نایت هود (Knight Hood) که بزرگترین نشان خدمتگزاری به انگلیس است، به وی اعطا شد. بدین صورت بهائیکری به عنوان ستون پنجم و یکی از ابزار سیاست استعماری انگلیس - و نیز آمریکا - مبدل شد.

از پیروان عباس افندی به «بایه بهائیه عباسیه» تعبیر می‌شود.

پس از مرگ عبدالبهاء، رهبری بهائیان به دست شوقی افندی - نوه دختری میرزا حسینعلی - افتاد که تا سال ۱۹۵۷ م. ادامه یافت. پس از مرگ او، گروه نه نفری بیت العدل - که مرکز آن در حیفا اسرائیل قرار دارد - بهائیان و بهائیکری را اداره می‌کند، هر چند در واقع دستهای مرموز استعمار دست اندرکاران بهائیت‌اند.

نوشته‌های میرزا حسینعلی

در میان نوشته‌هایی که از پراکنده‌گویی‌های میرزا حسینعلی بهاء جمع آوری شده، دو اثر از دیدگاه بهائیان به گونه‌ای به عنوان کتاب شریعت و وحی تلقی می‌شود: یکی کتاب «ایقان» به زبان فارسی است که به گمان آنان در بغداد بر او وحی شده است، و دیگری کتاب «اقدس» به زبان عربی مخلوط و دست و پا شکسته که می‌پندارند در عکابر او نازل شده است (و یا خود که تجسمی از خداوند بود بر خود نازل نمود!).

مکاتیب یا نوشته‌های دیگر بی محتوا به نامهای کلمات مکنونه، هفت وادی، کتاب مبین، سؤال و جواب و امثال آن نیز به او نسبت داده شده است.

دعوی الوهیت میرزا حسینعلی

در کتاب اقدس (ص ۱) خود را منبع وحی و تجلی خدا معرفی کرده، مدعی می‌شود که خداوند خلقت و تدبیر جهان را به او سپرده است. و در کتاب مبین (ص ۲۲۹) می‌گوید: لا اله الا انا المسجون الفرید! در کتاب ایام تسعه (ص ۵۰) درباره روز تولد خود می‌گوید: «فيا حبذا هذا الفجر الذی فیه ولد من لم یلد و لم یولد!» و در کتاب ادعیه محبوب (ص ۱۲۳) بهائیان در دعای سحر می‌خوانند: الهی تو را به حق ریش جنبانت قسم می‌دهم. . . !

در یکی از قصاید میرزا حسینعلی آمده است:

کل الالوه من رشح امری تالیهت
و کل الربوب من طفح حکمی تربت

ادعای نسخ شریعت اسلام

عقیده عمومی بهائیان این است که با ظهور باب و بهاء شریعت اسلام الغا گردید و دوره رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله سپری شده است، و این دوره، دوران زمامداری جمال اقدس الهی و آیین اوست، ولی بعد از او نیز خداوند بارها بر زمین هیبوط و تجلی خواهد کرد، به اعتقاد آنان پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله نخست باب و پس از او حسینعلی بهاء به عنوان ظهور الهی به عالم آمدند و لا اقل تا هزار سال دیگر ظهور الهی در عالم نخواهد بود.

عبادت و احکام در مسلک بهائیه

- ۱- نماز در آیین بهایی نه رکعت است که به صورت انفرادی در صبح و ظهر و شام بر هر بالغی واجب است. و قبله آنها شهر عکاست که قبر میرزا حسینعلی بهاء در آن واقع شده است. برای نماز وضو نیز لازم است، ولی اگر کسی آب برای وضو نداشته باشد، به جای وضو پنج بار می گوید: «بسم الله الاطهر الاطهر». و جز در نماز میت، نماز جماعت ندارند.
- ۲- روزه آنان یک ماه به مقدار نوزده روز است، زیرا در اصطلاح آنان هر ماه نوزده روز و هر سال نوزده ماه دارد و مجموع ایام سال ۳۶۱ روز است. آخرین روز ماه روزه آنها مصادف با عید نوروز است.
- ۳- حج آنها زیارت خانه‌ای است که در شیراز که سید علی محمد باب در آن متولد شده، یا خانه‌ای که میرزا حسین علی بهاء الله در مدت اقامت خود در عراق در آن زندگی می‌کرد، و برای آن وقت خاصی مقرر نشده است.
- ۴- هر مرد فقط می‌تواند یک زن داشته باشد، در کتاب اقدس ازدواج با دو زن با رعایت عدالت جایز دانسته شده است. ولی عبد البهاء در تفسیر آن گفته است چون شرط عدالت هیچ گاه تحقق نمی‌یابد، پس در واقع در ازدواج تعدد راه ندارد. و ازدواج با زن پدر حرام است و با دختر و خواهر و سایر اقربا جایز است.
- ۵- تمام اشیا پاک است، حتی امثال بول و غائط و سگ و خوک و... .
- ۶- در آیین بهائیت سهم ارث پسر و دختر مساوی است، چنانکه سن بلوغ آنها هم یکسان است (یعنی پانزده سالگی).
- ۷- مراکز مهم اجتماعات رسمی آنها یکی «حظیره القدس» (در عشق آباد) و دیگری «مشرق الاذکار» در نزدیک شیکاگو (آمریکا) است. (۱)

پی‌نوشت:

- ۱- در تنظیم این درس از کتابهای زیر استفاده شده است:

دایرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۴-۵، ابطال تحلیلی بابیگری، بهایی‌گری، قادیانیگری، ص ۴۰-۸۵، ذیل الملل و النحل، ص ۴۱-۵۶، تاریخ الفرق الاسلامیة، ص ۲۱۷-۲۲۲، شیخیگری، بابیگری.

بهائیت

کتاب: دانشنامه جهان اسلام، ج ۴، ص ۷۳۳

نویسنده: محمود صدری

بهائیت، فرقه‌ای منشعب از آیین بابی، که خود برخاسته از مکتب شیخی است. این مکتب تفسیری فلسفی، عرفانی و باطنی از تشیع است، بنابراین بهائیت را - به رغم منابع بهائی - نمی‌توان دین مستقل خواند.

بنیانگذار آیین بهائی، میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاء الله است، و این آیین نیز نام خود را از همین لقب برگرفته است. پدرش، میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ، از مستوفیان و منشیان عهد محمدشاه قاجار و بویژه مورد توجه خاص قائم مقام فراهانی بود و بعد از قتل قائم مقام از مناصب خود بر کنار شد و به نور رفت (قائم مقام، ۱۳۵۶ ش، ص ۱۹ - ۲۵، همو، ۱۳۵۷ ش، بخش ۱، ص ۳۷۶، نبیل زرنندی، ص ۸۸ - ۸۹).

میرزا حسینعلی در ۱۲۳۳، در تهران به دنیا آمد و مانند برادرانش آموزشهای مقدماتی ادب فارسی و عربی را زیر نظر پدر و معلمان و مربیان گذراند. در زمان ادعای بابیت سید علی محمد شیرازی، در جمادی الاولی ۱۲۶۰، او جوانی ۲۸ ساله و ساکن تهران بود که در پی تبلیغ نخستین پیرو باب، ملا حسین بشرویه‌ای معروف به «باب‌الباب»، در شمار نخستین گروندگان به باب درآمد و از آن پس یکی از فعالترین افراد بابی شد و به ترویج بابیگری، بویژه در نور و مازندران، پرداخت. برخی از برادرانش، از جمله میرزا یحیی معروف به «صبح ازل»، نیز بر اثر تبلیغ او به این مرام پیوستند. میرزا یحیی سیزده سال از حسینعلی کوچکتر بود (نبیل زرنندی، ص ۸۵، ۸۸، ۹۱، حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص لج).

از مشهورترین اقدامات میرزا حسینعلی در آن زمان، به نوشته منابع بهائی (از جمله نبیل زرنندی، ص ۲۵۹ - ۲۶۰)، طراحی نقشه آزادی قره‌الین - که در قزوین به اتهام همکاری در به شهادت رساندن ملا محمد تقی برغانی (برغانی، آل) زندانی بود - و نقش جدی و مؤثرش در اجتماع شماری از بابیان در واقعه بدشت بود. این اجتماع بعد از دستگیری و تبعید باب به قلعه چهریق در ماکو و به انگیزه تلاش برای رهایی وی از زندان برپا شد. میرزا حسینعلی با توجه به توانایی مالی و فراهم کردن امکانات اقامت طرفداران باب در بدشت (حاجی میرزاجانی کاشانی، ص ۲۴۰ - ۲۴۱)، جایگاهی معتبر نزد اجتماع کنندگان یافت. در همین اجتماع بود که سخن از نسخ شریعت اسلام رفت و قره‌الین «بدون حجاب، با آرایش و زینت» به مجلس وارد شد و حاضران را مخاطب ساخت که امروز «روزی است که قیود تقالید سابقه شکسته شد» (نبیل زرنندی، ص ۲۷۱ - ۲۷۳). شماری از افراد آن اجتماع، به تعبیر برخی منابع بهائی «این طور تصور کردند که حریت مضره را پیشه خویش سازند و از حدود آداب تجاوز کنند» (همان، ص ۲۷۴ - ۲۷۵). علاوه بر آن، هر یک از گردانندگان لقبی جدید و دارای جنبه معنوی پیدا کرد، محمد علی بارفروشی به قدوس، قره‌الین به طاهره و میرزا حسینعلی به بهاء الله ملقب شدند (همان، ص ۲۶۹ - ۲۷۰). در بازگشت بابیان از بدشت، در شعبان ۱۲۶۴، روستاییانی که برخی از گزارشهای آن اجتماع را شنیده بودند، در قریه نیالا به آنان حمله کردند و میرزا حسینعلی به سختی از این غائله نجات یافت. برخی منابع بهائی، این برخورد را به «غضب الهی» در نتیجه رفتار غیر اخلاقی بابیها در بدشت تعبیر کرده‌اند (همان، ص ۲۷۵).

در همان اوان (سال ۱۲۶۵)، شورش بابیها در قلعه شیخ طبرسی مازندران روی داد و میرزا حسینعلی همراه با برادرش، یحیی، و جمعی دیگر قصد پیوستن به بابیهای قلعه طبرسی را داشت، ولی در آمل دستگیر و زندانی و سپس روانه تهران شد (حاجی میرزاجانی کاشانی، ص ۲۴۲ - ۲۴۳، نبیل زرنندی، ص ۳۴۵ - ۳۵۳). به فاصله اندکی، شورش بابیها در نیریز پیش آمد و با کشته شدن سید یحیی دارابی، ملقب به وحید، در شعبان ۱۲۶۶ خاتمه یافت. این شورشها و چند حادثه دیگر مقارن با نخستین سالهای سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بود.

قرائن تاریخی حاکی است که برخی از این شورشها ریشه اعتقادی و زمینه اجتماعی و تاریخی داشته و بویژه از اعتقاد شیعی ظهور امام زمان متأثر بوده است، هر چند گفته می‌شود که سردمداران آنها غالباً در جهت جامه عمل پوشاندن به دستورهای باب به این اقدامها دست زدند. او در کتاب بیان فارسی پنج استان ایران را مختص پیروان خویش اعلام کرده و حضور کافران به بیان را در این مناطق حرام خوانده بود. در هر حال، میرزا تقی خان امیر کبیر، صدر اعظم وقت، تصمیم به سرکوب قطعی این قیامها گرفت، از اینرو در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶، به دستور او سید علی محمد باب در تبریز اعدام شد. به نوشته منابع بابی و بهائی، باب بعد از شنیدن سرانجام قیام قلعه شیخ طبرسی، که بر اثر آن بیشتر پیروان اولیه‌اش، از جمله ملا حسین

بشرویه‌ای و محمد علی بارفروشی، کشته شده بودند، بی‌اندازه محزون بود و حتی «از شدت حزن برای مدت شش ماه» از نوشتن - و به تعبیر منابع بهائی: «نزول وحی» - بازماند (نبیل زرنندی، ص ۳۹۳، ۴۱۸ - ۴۲۰، حاجی میرزا جانی کاشانی، ص ۲۰۸)، اما گزارش منابع بابی و بهائی نسبت به جانشینی او یکسان نیست. حاجی میرزا جانی کاشانی (ص ۲۳۸، ۲۴۴) بعد از شرح اندوه باب در کشته شدن یارانش، به «نوشتجات» میرزا یحیی (برادر میرزا حسینعلی) - که در همان ایام به باب رسیده بود - اشاره کرده و نوشته است که باب بعد از خواندن این نامه‌ها مسرور شد و سپس وصیت‌نامه‌ای برای یحیی فرستاد و در آن «نص به وصایت و ولایت فرمود» (برای تصویر این وصیت نامه و توضیح آن رجوع کنید به: باب، ص ب - پ، ۱ - ۱۰). کنت دوگوبینو، وزیر مختار فرانسه در ایران، نیز که در آن سالها در ایران بوده و جزئیات وقایع بابیان را ثبت کرده، میرزا یحیی را جانشین باب دانسته و تأکید کرده است که این جانشینی، بدون سابقه و مقدمه صورت گرفت و بابیه‌ها نیز آن را پذیرفتند (حاجی میرزا جانی کاشانی، مقدمه براون، ص له). خواهر میرزا حسینعلی، عزیه خانم، نیز که خود از بابیه‌ها بود، در کتابی به نام تنبیه النائمین (ص ۳ - ۴، ۲۸ - ۳۲) همین نظر را تأیید کرده است. در برابر، نبیل زرنندی (ص ۴۱۹ - ۴۲۲) از یک سیاح یاد کرده که به دستور باب برای ادای احترام به کشته شدگان قلعه طبرسی، به مازندران و از آنجا به تهران نزد میرزا حسینعلی رفت و هنگام مراجعت، میرزا حسینعلی نامه‌ای به نام برادرش میرزا یحیی برای باب فرستاد، و او بی‌درنگ پاسخ داد. در این پاسخ، به میرزا یحیی توصیه شده بود که در سایه برادر بزرگتر قرار گیرد و در آن «کوچکترین اشاره‌ای به مقام موهومی که میرزا یحیی و اتباعش قائل بودند، وجود نداشت». عبدالبهاء، فرزند میرزا حسینعلی، در مقاله شخصی سیاح (ص ۶۷ - ۶۸) از زبان سیاحی موهوم گزارش داده که گزینش یحیی به جانشینی باب، از طراحی‌های میرزا حسینعلی بوده است «که افکار متوجه شخص غایبی شود و به این وسیله بهاء الله محفوظ از تعرض ناس ماند» (درباره منشأ اختلاف این گزارشها و میزان اعتبار متون تاریخی بابی و بهائی در این زمینه رجوع شود به: حاجی میرزا جانی کاشانی، مقدمه براون، ص لج - لز، محیط طباطبایی، گوهر، سال ۳، ش ۵، ص ۳۴۳ - ۳۴۸، ش ۶، ص ۴۲۶ - ۴۳۱، ش ۹، ص ۷۰۰ - ۷۰۶، سال ۴، ش ۲، ص ۱۱۳ - ۱۲۰، ش ۳، ص ۲۰۰ - ۲۰۸، ش ۴، ص ۲۸۲ - ۲۹۱). محیط طباطبایی به استناد گزارشهای تاریخی و برخی قرائن دیگر اظهار کرده که اساساً موضوع «وصایت» برای باب مطرح نبوده و رهبری بابیه‌ها بعد از او به شیخ علی ترشیزی معروف به عظیم رسید و همو بود که بابیه‌ها را به منظور اجرای نقشه قتل ناصر الدین شاه قاجار به تهران فراخواند (گوهر، سال ۶، ش ۳، ص ۱۷۸ - ۱۸۳، ش ۴، ص ۲۷۱ - ۲۷۷).

در هر حال، بنابر بیشتر منابع، بعد از اعدام باب، عموم بابیه به جانشینی میرزا یحیی - که باب او را «من یعدل اسممه اسم» الوحید» خطاب کرده بود - معتقد شدند و چون در آن زمان یحیی بیش از نوزده سال نداشت، میرزا حسینعلی زمام کارها را در دست گرفت. نقش فعال میرزا حسینعلی در اقدامات بابیان و تصمیم جدی امیر کبیر برای فرونشاندن قیامها و شورشهای آنها موجب شد که وی از میرزا حسینعلی بخواهد ایران را به قصد کربلا ترک کند، و او در شعبان ۱۲۶۷ به کربلا رفت (نبیل زرنندی، ص ۵۸۰، ۵۸۴ - ۵۸۵)، اما چند ماه بعد، پس از برکناری و قتل امیر کبیر، در ربیع الاول ۱۲۶۸، و صدارت یافتن میرزا آقاخان نوری، به دعوت و توصیه شخص اخیر به تهران بازگشت.

در شوال ۱۲۶۸، حادثه تیراندازی دو تن از بابیان به ناصرالدین شاه پیش آمد و بار دیگر به دستگیری و اعدام بابیه‌ها انجامید (همان، ص ۵۹۰ - ۵۹۲). از نظر حکومت مرکزی، قرائن و شواهدی برای نقش میرزا حسینعلی نوری در طراحی این سوء قصد وجود داشت و به دستگیری او اقدام شد (زعیم الدوله تبریزی، ص ۱۹۵). برخی منابع بابی (عزیه خانم نوری، ص ۵ - ۶) این نسبت را تأیید می‌کنند، اما منابع بهائی عموماً منکر آن‌اند. خود او نیز در نامه معروف به لوح شیخ (ص ۱۵ - ۱۶) از مداخله در این کار تبری جسته و حتی ادعا کرده که در زندان به احوال و حرکات حزب بابی می‌اندیشیده و قصد اصلاح و تهذیب آنان را داشته است. با اینهمه، بهاء الله احتمالاً به منظور مصون ماندن از تعقیب و دستگیری، که چه بسا به اعدامش می‌انجامید، مدتی در مقر تابستانی سفارت روس در زرگنده شمیران به سربرد و بنابر منابع بهائی، به رغم اصرار سفیر روس بر ادامه اقامت وی در آنجا و امتناع از تسلیم او به نمایندگان شاه، سرانجام سفیر از وی خواست که به خانه صدر اعظم برود و «ضمناً از مشار الیه [میرزا آقاخان نوری، صدر اعظم] به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی

می‌سپارد در حفظ و حراست او بکوشد» (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۳۱۸)، «و اگر آسیبی به بهاء الله برسد و حادثه‌ای رخ دهد»، شخص صدر اعظم مسئول سفارت روس خواهد بود (نبیل زرنندی، ص ۵۹۳). توجه خاص سفیر روس به سرنوشت باب و بابیان، موجب شد که وی بعد از تسلیم میرزا حسینعلی به صدر اعظم، همچنان مراقب کار باشد و با پیگیری موضوع و «پیغام شدید»، موجبات رهایی او را از زندان فراهم آورد. میرزا حسینعلی به دستور حکومت ایران، باید تهران را به مقصد بغداد ترک می‌گفت. سفیر روس از وی خواست «که به روسیه برود و دولت روس از او پذیرایی خواهد نمود»، اما او نپذیرفت، هنگام سفر تبعید نیز نماینده‌ای از سوی سفارت روس همراه کاروان بود (همان، ص ۶۱۱ - ۶۱۲، ۶۱۷ - ۶۱۸، شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۸، نیز نجفی، کتاب دوم، ص ۶۲۲ - ۶۳۱). بابیان دیگر نیز ناگزیر از ترک تهران و رفتن به بغداد شدند.

منابع بهائی توجه دولت روس به سرنوشت میرزا حسینعلی نوری را با علاقه خاص دختر سفیر روس به مشار الیه پیوند می‌دهند (نبیل زرنندی، ص ۵۹۴). این ادعا با سیر تاریخی وقایع سازگار نیست، چرا که پس از رسیدن به بغداد، میرزا حسینعلی نامه‌ای به سفیر روس نگاشت و از وی و دولت روس جهت این حمایت قدردانی کرد. سالها بعد نیز در لوحی خطاب به نیکلایچ الکساندر دوم به این کمک سفیر روس اشاره و از دولت روس سپاسگزاری کرد (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۷۶، شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۹).

وجود چنین مواردی در مکتوبات و نامه‌های میرزا حسینعلی و اخلاف او سبب شده است که موضوع ارتباط دول استعماری با آیینهای بابی و بهائی یکی از مسائل جدی و پر مناقشه تاریخ بهائیت شود. علی رغم ادعای برخی ردیه‌های موجود، سند متقنی در مورد اینکه دولتهای استعماری پدیدآورنده آیینهای بابی و بهائی باشند در دست نیست. تاریخ تکوین این دو مذهب، بیش از هر چیز، دگراندیشی فرقه‌ای در درون مکتب شیخی و تنشهای اعتقادی، سیاسی و تاریخی را به عنوان موجد و مسبب اصلی آنها به ذهن متبادر می‌کند، ولی در علاقه دول استعماری به پیگیری حوادث آنها، و گاهی دخالت آشکار در سیر تحولات این آیینها - از جمله فشار سیاسی دولت روس برای حفظ جان میرزا حسینعلی نوری - نیز هیچگونه شکی وجود ندارد. موارد دیگری از این علاقه دول استعماری، در منابع بهائی و غیر بهائی گزارش شده است، از جمله در ۱۲۷۸، سر آرنولد باروز کمبال (۱)، جنرال قنسولی دولت انگلستان، با میرزا حسینعلی در بغداد ملاقات و قبول حمایت و تابعیت دولت انگلیس و مهاجرت به هند استعماری یا هر نقطه دیگری را به او پیشنهاد کرد (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۶). نظیر همین تقاضا را نایب کنسول فرانسه در ایامی که وی در اردن بود از او داشت و از وی خواست که تابعیت فرانسه را بپذیرد تا مورد حمایت و تقویت قرار گیرد (آیتی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۳۸۰ - ۳۸۱). نامق پاشا، والی بغداد، نیز که گاه به جذب ایرانیان مخالف دولت بی‌میل نبود، با میرزا حسینعلی به غایت احترام رفتار می‌کرد و به تذکرات دولت ایران اعتنایی نداشت (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۲۶ - ۱۲۷). در ایام اقامت او و بابیه‌ها در عراق و استانبول، برای ایشان مقرری نیز تعیین شده بود که بعدها میرزا حسینعلی از اینکه قبول شهریه از دولت نموده بود، اظهار پشیمانی می‌کرد (نوری، مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۵۹، درباره مقرری میرزا حسینعلی و برادرش در عثمانی رجوع شود به: مامقانی، ص ۳۸۳ - ۳۸۴).

پس از تبعید میرزا حسینعلی به بغداد، این شهر و شهرهای کر بلا و نجف مرکز ثقل فعالیتهای بابیان شد و روز به روز بر جمعیت ایشان افزوده می‌شد. میرزا یحیی نیز که عموم بابیان او را جانشین بلا منازع باب می‌دانستند و در هنگام تیراندازی به شاه در نور بسر می‌برد، توانسته بود با لباس درویشی و عصا و کَشکول، مخفیانه به بغداد برود (میرزا آقا خان کرمانی و روحی، ص ۳۰۱، حاجی میرزا جانی کاشانی، مقدمه براون، ص ل ح - ل ط، قس نبیل زرنندی، ص ۶۱۳). او چهار ماه زودتر از بهاء الله به بغداد رسید (قس نوری، لوح شیخ، ص ۱۲۳) اما بنابر روش سابق، اکثر اوقات را در خفا می‌گذراند و میرزا حسینعلی عملاً رهبری بابیان را در دست داشت. این موقعیت از یک سو و بروز برخی ادعاها در میان بابیه‌ها از سوی دیگر، سبب شد که میرزا حسینعلی گهگاه نزد خاصان خویش داعیه‌هایی را مطرح کند و به تصرف مسند ریاست بابیان بیندیشد، اما بعضی از قدمای بابیه رفتار ریاست‌طلبانه و تمهیدات او را برای کنار زدن برادرش دریافتند و موضوع را به میرزا یحیی گوشزد کردند و در نتیجه آن، میرزا حسینعلی بغداد را ترک گفت و با نام مستعار «درویش محمد» به مدت دو سال، در جبال سلیمانیه عراق،

در میان درویش نقشبندی و قادریه زیست (میرزا آقا خان کرمانی و روحی، ص ۳۰۲، عزیه خانم نوری، ص ۱۱ - ۱۲، عبد البهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۶۸ - ۷۱، شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۱۶ - ۱۱۷). سرانجام نیز با نوشتن نامه «عریضه» ای ترجمه انگیز برادر را بر سر مهر آورد - و به تعبیر خودش «از مصدر امر حکم رجوع صادر شد» (نوری، ایقان، ص ۱۹۵) - و در حدود ۱۲۷۴ به بغداد بازگشت (میرزا آقا خان کرمانی و روحی، همانجا، عبد البهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۶۹، عزیه خانم نوری، ص ۱۱ - ۱۳).

بعد از بازگشت به بغداد، میرزا حسینعلی همچنان خود را مطیع برادرش می‌دانست و در ۱۲۷۸ کتاب ایقان را در اثبات دعاوی باب نوشت و بر انقیاد خود نسبت به جانشین او (یحیی، کلمه مستور) تأکید کرد (نوری، ایقان، همانجا، در چاپهای بعدی، «کلمه مستور» به «کلمه علیا» تغییر یافته است).

موضوع دیگری که در سالهای اقامت با بیان در بغداد (۱۲۶۹ - ۱۲۷۹) روی داد، دعوی «من ینظهره اللهی» چند تن از آنان بود. «من ینظهره الله» (کسی که خدا او را آشکار می‌کند) عنوانی است که باب، بعد از ادعای شریعت جدید و تألیف کتاب بیان، برای «موعود بیان» انتخاب کرد. او در کتاب بیان فارسی، خود را مبشر این موعود خوانده و پیروانش را به ایمان آوردن به این مظهر جدید، که به مراتب اعظم و اشرف از ظهور خود اوست، سفارش و تأکید کرده بود که «وقت ظهور من ینظهره الله را جز خداوند کسی عالم نیست» (حاجی میرزا جانی کاشانی، مقدمه براون، ص ل - لج، به نقل از جاهای متعدد بیان فارسی). با اینهمه، از تعبیرات وی بر می‌آید که زمان تقریبی دو هزار سال را در نظر داشته است، بویژه آنکه ظهور آن موعود را به منزله نسخ بیان می‌دانسته است. اما شماری از سران بابیه به این موضوع اهمیت ندادند و چه بسا با توجه به سستی و ناتوانی میرزا یحیی در اداره امور، و به انگیزه‌های دیگر، خود را «موعود بیان» خواندند. به نوشته میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی (ص ۳۰۳) «کار به جایی رسید که هر کس بامدادان از خواب پیشین بر می‌خاست، تن را به لباس این دعوی می‌آراست» و به نوشته شوقی افندی، سومین رهبر بهائیان، فقط در بغداد بیست و پنج نفر این مقام را ادعا کردند (نیز رجوع شود به: عزیه خانم نوری، ص ۴۲ - ۴۳). بیشتر این مدعیان با طراحی میرزا حسینعلی و همکاری میرزا یحیی یا کشته شدند یا از ادعای خود دست برداشتند.

حضور بابیان در عراق بویژه در کربلا و نجف، مشکلات دیگری نیز آفرید. به نوشته برخی منابع بهائی (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۰۶ - ۱۰۷) در عراق شیوه بابیان این بود که شبهای تار، به دزدیدن ملبوس و نقدینه و کفش و کلاه زوار اماکن مقدسه بپردازند، و به تعبیر میرزا حسینعلی «در اموال ناس من غیر اذن تصرف می‌نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می‌شمردند» (اشراق خاوری، ۱۳۲۷ ش، ج ۷، ص ۱۳۰). علاوه بر آن، در میان خود بابیه‌ها نیز بازار آشوبگری و آدمکشی رونق داشت و برخی منابع بابی از دخالت میرزا حسینعلی در این فجایع خبر داده‌اند (عزیه خانم نوری، ص ۱۵ - ۱۶)، برای فهرست کتابهای پیروان باب از گزارش کارهای میرزا حسینعلی در عراق رجوع شود به: عزیه خانم نوری، مقدمه ناشر، ص ۲ - ۴). به نوشته ادوارد براون (حاجی میرزا جانی کاشانی، مقدمه، ص ما) بر اثر کثرت جنگ و جدال که هر روزه ما بین بابیان و مسلمانان دست می‌داد، از دست ایشان بنای شکایت گذاردند، دولت ایران نیز نگران آشوبگری بابیه‌ها بود، از اینرو از دولت عثمانی خواست که بابیه‌ها را از بغداد انتقال دهد و دولت عثمانی برای خاتمه دادن به این نزاعها، که لا ینقطع در عراق عرب روی می‌داد، در اوایل ۱۲۸۰ آنان را از بغداد به استانبول و بعد از چهار ماه به ادرنه کوچ داد. گفتنی است که بابیه‌ها در دوره اقامت بغداد، با قبول تابعیت دولت عثمانی و قرار گرفتن در حمایت آنان، این امکان را یافته بودند که نسبت به مقامات ایرانی با آزادی و بی‌پروایی و اوصاف گوناگون سخن بگویند و بنویسند (محیط طباطبایی، سال ۳، ش ۵، ص ۳۴۵).

همزمان با خروج بابیه‌ها از بغداد، میرزا حسینعلی نخست در باغ نجیب پاشا، در بیرون بغداد و سپس در ادرنه، زمزمه «من ینظهره اللهی» ساز کرد و از همانجا نزاع و جدایی آغاز شد (درباره ادعای پنهانی او در ۱۲۷۵، پیش از تألیف ایقان رجوع شود به: محیط طباطبایی، سال ۵، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۸۳۰ - ۸۳۱). بابیهایی که ادعای او را نپذیرفتند و بر جانشینی میرزا یحیی

(صبح ازل) باقی ماندند، ازلی نام گرفتند و پذیرندگان ادعای میرزا حسینعلی (بهاء الله) بهایی خوانده شدند (برخی منابع بهائی، شروع امر میرزا حسینعلی را به دوران زندانی بودن او در تهران نیز نسبت می‌دهند رجوع شود به: شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۲۱۸). میرزا حسینعلی با ارسال نوشته‌های خود به اطراف و اکناف، رسماً بابیان را به پذیرش آیین جدید فراخواند و دیری نگذشت که بیشتر آنان به آیین جدید ایمان آوردند و به ظن قوی از میان رفتن قدمای بابیه، در طول این مدت، از مهمترین عوامل موفقیت او بود (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص ما، مج).

میرزا حسینعلی، با آنکه در ادرنه رسماً ادعاهای خود را آشکار کرد، در همین شهر نامه‌ای مفصل برای ناصر الدین شاه (لوح سلطان) نوشت. محتوای اصلی نامه - گذشته از درخواست از شاه برای تجدید نظر نسبت به بابیه و احتراز از اعتماد به اخبار اطرافیان و دیگران - گزارشی است از وضع خود او و پیروان باب در مدت دوازده سال اقامت در بغداد و سه سال اقامت در ادرنه، و این که در این مدت «ابداً خلاف دولت و ملت و مغایر اصول و آداب اهل مملکت از این عباد ظاهر نشده» و «آنچه از قبل، بعضی از جهال ارتکاب نموده‌اند ابداً مرضی نبوده» است (برای متن کامل این نامه رجوع شود به: عبد البهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۱۱۴ - ۱۶۵). گویا مقصود او از نگارش این نامه جلب توجه شاه برای بازگشت آنان به ایران و اعلام تبعیت از شاه بوده است (محیط طباطبایی، سال ۳، ش ۵، ص ۳۴۷). این نکته که میرزا حسینعلی در نامه خود به هیچ روی به مقامات ادعایش اشاره نکرده و بر عدم ارتباط با نمایندگان دولتهای بیگانه تأکید ورزیده، در خور تأمل است، موضوع انتقال شخص میرزا حسینعلی و چند نفر از خواص او از بغداد به جایی بسیار دور که دسترس به حدود ایران نداشته باشند، یا دستگیری و تسلیم آنها به مأموران ایرانی در سرحدات، را وزیر خارجه وقت، از طرف ناصر الدین شاه، طی دو نامه به کنسول ایران در بغداد نوشته بود تا وی با مقامات عثمانی در میان بگذارد و عامل اصلی آن را «فساد و اضلال سفهاء، ... و فتنه و تحریک قتل» ذکر کرده بود که از نظر دولت ایران میرزا حسینعلی سردمدار آن بود (برای متن دو نامه مورد اشاره رجوع شود به: نجفی، کتاب دوم، ص ۶۴۴ - ۶۴۷، تصویر این دو نامه را ادوارد براون در کتابش «موادی برای مطالعه در آیین بابی» (۲) آورده است رجوع شود به: محمود، ج ۵، ص ۱۳۰۱). آنچه مخصوصاً در بررسی نامه میرزا حسینعلی به ناصر الدین شاه و برخی نوشته‌های دیگر او نباید نادیده گرفته شود این است که سالیهای پایانی اقامت میرزا حسینعلی و اطرافیانش در بغداد با حضور اجباری برخی از رجال عصر قاجار، مثل میرزا ملکم خان، بعد از بسته شدن فراموشخانه تهران در ۱۲۷۵، مصادف بود، همچنانکه توقفشان در استانبول و ادرنه با حضور میرزا فتحعلی آخوندزاده در استانبول همزمان شد و آشنایی میرزا حسینعلی با اندیشه‌ها و مکتوبات این افراد، در تحولات فکری او و تغییر روش نسبت به حکومت ایران تأثیر جدی گذاشت (محیط طباطبایی، سال ۳، ش ۵، ص ۳۴۵ - ۳۴۸، ش ۶، ص ۴۲۷).

در هر حال، منازعات ازلی و بهائی در ادرنه شدت گرفت و اهانت و تهمت و افترا و کشتار رواج یافت و هر یک از دو طرف بسیاری از اسرار یکدیگر را باز گفتند، میرزا حسینعلی در کتابی به نام بدیع، وصایت میرزا یحیی را انکار و به برخی از رفتارها و اعمال او «که خجالت می‌کشید از ذکرش» اشاره کرد (نیز رجوع شود به: نوری، اقتدارات، ص ۳۱۹). در برابر، طرفداران ازل نیز از این قماش مطالب را درباره میرزا حسینعلی بر شمردند و بویژه، خواهرش، عزیه خانم، کتاب تنبیه النائمین را در افشای کارهای برادر نوشت (برای تفصیل بیشتر رجوع شود به: نجفی، کتاب اول، ص ۳۲۸ - ۳۵۳). یکبار نیز میرزا حسینعلی برادرش را به مباحله فراخواند. در این بحبوحه، به ادعای برخی منابع بهائی (رجوع شود به: شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۲۲۹) میرزا یحیی برادر خویش را مسموم کرد و بر اثر همین مسمومیت میرزا حسینعلی تا پایان عمر به رعشه دست مبتلا شد. میرزا حسینعلی نیز در نامه‌ای به سلطان عثمانی از قصد برادرش بر «فتنه و خروج» خبر داد (رجوع شود به: موحد، ص ۱۰۲ - ۱۱۰).

سرانجام، حکومت عثمانی برای پایان دادن به این درگیریها که گاهی منشأ آن منازعات مالی بود (رجوع شود به: مامقانی، ص ۳۸۳ - ۳۸۴) و نیز به سبب نگرانی از «احترامات فائقه‌ای که قناسل خارجه مقیم ادرنه نسبت به وجود مبارک مرعی می‌داشتند» (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۲۷۱)، در ۱۲۸۵، میرزا حسینعلی و پیروانش را به عکا در فلسطین، و میرزا

یحیی و یارانش را به ماغوسه (فاما گوستا) (۳) در قبرس فرستاد (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص ۵۶)، لکن دشمنی در میان دو گروه ادامه یافت و قتل دوتن از پیروان میرزا یحیی به دست پیروان میرزا حسینعلی موجب مشکلاتی برای او شد. (درباره حکم رسمی دولت عثمانی به انتقال میرزا حسینعلی به عکا و گزارش استنطاقات چند تن از نزدیکان وی در دادگاه عثمانی و نیز پیشنهاد سفیر انگلیس برای فرستادن وی به عکا رجوع شود به: موحد، مامقانی، همانجاها). میرزا حسینعلی مدت نه سال در قلعه‌ای در عکا تحت نظر بود و پانزده سال بقیه عمر خویش را نیز در همان شهر گذراند و در هفتاد و پنج سالگی در شهر حیفای از دنیا رفت.

میرزا حسینعلی پس از اعلام «من یظهره اللهی» به فرستادن نامه (الواح) برای سلاطین و رهبران دینی و سیاسی جهان اقدام کرد و ادعاهای گوناگون خود را مطرح ساخت، همچنانکه برای اثبات مقاماتی که ادعا کرده بود، و نیز دفاع از خود در برابر ازلیها، به نگارش کتب پرداخت و به اصرار پیروانش «صدور احکام» نمود. بارزترین مقام ادعایی او ربوبیت و الوهیت بود. او در الواحی که صادر کرد و در منشآت که نوشت و در اشعاری که سرود، بارها درباره خود تعبیراتی چون خدای خدایان، آفریدگار جهان، کسی که «لم یلد و لم یولد» است، خدای تنهای زندانی، معبود حقیقی، رب ما یری و ما لا یری به کار برد. همین ادعا را اخلاش درباره وی ترویج کردند، و در نتیجه پیروانش نیز خدایی او را باور کردند (عبدالبهاء، مقام پدرش را «احدیت ذات هویت وجودی» خوانده است) و قبر او قبله آنان شد (بزدانی، ص ۹۶، اشراق خاوری، ۱۳۳۱ ش، ص ۱۸). از تعبیرات مختلف میرزا حسینعلی در ادعای خدایی، بر می آید که وی بر اثر آشنایی اندک با آرا و آثار عرفانی، تقلیدی ناقص و نارسا از برخی تعبیرات عرفا داشته و گاهی در نوشته‌های خود به علما نسبت به «ذکر ربوبیت و الوهیت» توجیهاتی را پیش کشیده است (لوح شیخ، ص ۳۱، ۱۰۵).

گذشته از ادعای ربوبیت، او شریعت جدید آورد و کتاب اقدس را نگاشت که بهائیان آن را «مهیمن بر جمیع کتب» و «ناسخ جمیع صحائف» و «مرجع تمام احکام و اوامر و نواهی» می‌شمارند (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۳۴۳، فاضل مازندرانی، ج ۱، ص ۱۶۱). بابیهایی که از قبول ادعای او امتناع کردند، یکی از انتقاداتشان همین شریعت آوری او بود، ازینرو که به اعتقاد آنان، نسخ بیان نمی‌توانست در فاصله زمانی بسیار کوتاه روی دهد (عزیه خانم نوری، ص ۴۶ - ۴۷)، بویژه آنکه در برخی آثار بهائی گفته شده که تفاوت بیان با اقدس، همانند تفاوت «کعبه با سومنات» است (گلپایگانی، ۱۳۳۴، ص ۱۶۶) و احکام این دو آیین هیچ مشابهتی با یکدیگر ندارند، در عصر بیان، یعنی چند سال قبل از ادعای میرزا حسینعلی، بابیه‌ها باید به «ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الا من آمن و صدق» دست می‌یازیدند و در عصر بهاء الله اساس دین جدید «رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و...» بود (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶). با اینهمه، میرزا حسینعلی در برخی جاها منکر «نسخ بیان» شد و بر برخی مخالفانش که به او «نسبت داده‌اند که احکام بیان را نسخ نموده» نفرین کرد (نوری، اقتدارات، ص ۱۰۳).

جدی‌ترین برهان او بر حقانیت ادعایش، مانند سید باب، سرعت نگارش و زیبایی خط بود و به نوشته شوقی افندی «در طی دو سال اول مراجعت مبارک در هر شبانه روز معادل تمام قرآن از لسان قدم، آیات و الواح نازل می‌گردید»، بسیاری از این نوشته‌ها، بعدها به دستور میرزا حسینعلی نابود شد (قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۴۵ - ۱۴۶). میرزا حسینعلی داعیه درس ناخواندگی نیز داشت (عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۱۱۶ - ۱۱۷) و به تبع او، جانشینان و پیروانش نیز بر این داعیه اصرار می‌ورزیدند (همو، مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۷) و با پیوند دادن این ادعا به سرعت نگارش، در تثبیت حقانیت او می‌کوشیدند، اما گذشته از پرورش وی در خانواده‌ای اهل ادب، در بیشتر منابع بهائی و در آثار میرزا حسینعلی تصریحات فراوان بر درس خواندگی و مطالعه کتابهای مختلف از تفسیر و حدیث و عرفان، وجود دارد (برای نمونه رجوع شود به: فاضل مازندرانی، ج ۱، ص ۱۹۳، نوری، مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۳۹ - ۱۴۲، همو، اقتدارات، ص ۱۰۵ - ۲۸۴، آیتی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۲۵۶ - ۲۵۷) و این جمله وی که «دوست ندارم که اذکار قبل بسیار اظهار شود، زیرا که اقوال غیر را ذکر نمودن دلیل است بر

علوم کسبی نه بر موهبت الهی» (نوری، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۱۸) ظاهراً از سبب محو آثار پیشین - که در آنها به مطالب کتب مختلف اشاراتی وجود دارد - و نیز از انگیزه او در ادعای درس ناخواندگی حکایت می‌کند.

میرزا حسینعلی آثار متعددی نگاشت که اهم آنها عبارت است از: ایقان در اثبات قائمیت سید علی محمد باب که آن را در آخرین سالهای اقامت بغداد، در پاسخ پرسشهای دایی سید علیمحمد باب و جذب او به مسلک بابی، نگاشت. وی در این اثر کوشیده است که از نظر انشایی به سبک بیان نزدیک شود و، گذشته از آن، شبیهاتی را که درباره خودش، از نظر داعیه «من یظهره اللهی» نزد بابیان مطرح بوده است بر طرف سازد. وجود اشتباهات نسبتاً فراوان املائی، انشایی، نحوی و غیر آن، و از همه مهمتر، اظهار خضوع میرزا حسینعلی نسبت به برادرش «کلمه مستور» سبب شد که این کتاب، از همان سالهای پایانی زندگی میرزا حسینعلی، پیوسته در معرض تصحیح و تجدید نظر قرار گیرد و حتی در ترجمه انگلیسی آن، که شوقی افندی انجام داده، تغییراتی نسبت به متن فارسی پدید آید (برای تفصیل سرگذشت ایقان رجوع شود به: محیط طباطبائی، سال ۵، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۸۲۲ - ۸۳۱، سال ۶، ش ۱، ص ۱۵ - ۲۳)، اقدس که کتاب احکام بهائیان است و آن را در ۱۲۹۰، یا اندکی بعد از آن، زمانی که در عکا تحت نظر بود، تألیف کرد (درباره این کتاب رجوع شود به: همو، سال ۴، ش ۱۰، ص ۸۲۰ - ۸۲۴، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۹۰۶ - ۹۱۰)، آثار قلم اعلی، مشتمل بر شمار زیادی از الواح فارسی و عربی که وی صادر کرد، در چند جلد، مانند کتاب مبین، اشراقات و اقتدارات، هر یک مشتمل بر چند لوح فارسی و عربی، بدیع که موضوع آن دفاع از من یظهره اللهی خودش و رد بابیان بویژه اظهارات برادرش میرزا یحیی است در پاسخ به یکی از بابیان که رساله‌ای در ابطال ادعای میرزا حسینعلی نگاشته بود، و آکنده است از ناسزا به میرزا یحیی و دیگران و بدگویی از آنها، لوح شیخ، نامه‌ای است خطاب به شیخ محمد تقی نجفی اصفهانی که در سالهای پایانی عمر نگاشته و در آن از اهداف خود و این که مورد عنایت خاص خداست، و نیز از رفتار ناصواب برادرش میرزا یحیی و انکار وصایت او سخن گفته و ضمن تکریم ناصرالدین شاه، کوشیده است تا اقدامات خود را در اصلاح «حزب بابی» بازگو کند. او همچنین فقراتی از نامه‌هایی را که برای سلاطین جهان فرستاده نقل کرده و تعالیم و برنامه‌های اصلاحی خود را بازگفته است. مراکز بهائی که به نشر آثار میرزا حسینعلی اهتمام دارند، بارها به صلاحدید مقامات بهایی در نسخه‌های کتابهای او تغییراتی داده‌اند، همچنین بازنگاری تاریخ باب و بهاء، آنگونه که با ادعاهای میرزا حسینعلی سازگار افتد، به دستور مقامات بهایی انجام گرفته است (همو، سال ۲، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۹۵۲ - ۹۶۱، سال ۳، ش ۵، ص ۳۴۳ - ۳۴۸، ش ۶، ص ۴۲۶ - ۴۳۱، ش ۹، ص ۷۰۰ - ۷۰۶).

عبد البهاء. عباس افندی (۱۲۶۰ - ۱۳۴۰) ملقب به عبد البهاء، پسر ارشد میرزا حسینعلی است و نزد بهائیان جانشین وی محسوب می‌گردد. بحران جانشینی بهاء الله تا حدود زیادی یادآور بحران جانشینی سید کاظم رشتی و سید علی محمد باب است. کانون اصلی بحران، مناقشه رهبری میان عباس افندی و برادرش، محمد علی، بود. منشأ این مناقشات صدور «لوح عهدی» از سوی میرزا حسینعلی بود، که در آن جانشین خود را عباس افندی (و به تعبیر او: غصن اعظم) و بعد از او محمد علی افندی (غصن اکبر) معین کرده بود. او در این لوح، ضمن تأکید بر اینکه به «انزال آیات» اشتغال داشته، پیروانش را به دوری از کینه و نزاع و سخنان ناروا فراخوانده و توصیه کرده بود که زبان را به گفتار زشت نیالایند، و، گویا به یاد منازعات گوناگون گذشته خود و برادرش، عبارت قرآنی «عفا الله عما سلف» (خدا آنچه را که پیش از این روی داد می‌بخشد) را افزوده بود (نوری، مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۹۹ - ۴۰۳).

هر چند عباس افندی سرانجام بر برادرش غلبه یافت. در بادی امر، کلیه منتسبین به بهاء الله، به استثنای هفت نفر، بر مشار الیه شوریده و با محمد علی همراه شدند. دور نمی‌نماید که این گرایش به محمد علی، ناشی از نقشی بوده است که او در نشر و توزیع آثار پدرش داشت، وی در سال ۱۳۰۸، از جانب میرزا حسینعلی، به هند رفت و آثار او را به چاپ رساند. پیروان آیین بهائی، از این حیث، مرهون وی‌اند (محیط طباطبائی، سال ۶، ش ۱، ص ۲۲). سردمدار منکران عبد البهاء، میرزا آقاجان کاشانی نخستین مؤمن و کاتب بهاء الله بود. او و چند تن از نزدیکان و فرزندان میرزا حسینعلی با نوشتن نامه‌ها و کتابهایی به فارسی و عربی و فرستادن پیام برای بهائیان، در مقام انکار جانشینی عبد البهاء برآمدند و وی را خارج از «دین بهاء»

خواندند (زعیم الدوله تبریزی، ص ۳۱۵). بار دیگر، منازعات آغاز شد و هر یک از دو طرف در نوشته‌هایشان از تعبیرات زشت و نسبت‌هایی چون سرقت اوراق و الواح، و حتی احکام، در حق یکدیگر دریغ نکردند (عبد البهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۴۴۲ - ۴۴۳، شوقی افندی، توقیعات مبارکه، ص ۱۳۸ - ۱۳۹، ۱۴۶ - ۱۴۸، اشراق خاوری، ۱۳۳۱ ش، ص ۲۷، فیضی، ص ۵۴). منابع بهائی نقل می‌کنند که محمد علی و طرفداران او در ایجاد تضییقات حکومتی برای عبد البهاء، زندانی شدن و حتی توطئه قتل او دست داشته‌اند (فیضی، ص ۹۷ - ۱۰۲). این منازعات، مانند موارد قبل، برای عده‌ای سؤال برانگیز بود و به تعبیر برخی منابع بهائی (همان، ص ۵۷)، بر حیثیت امر بهائی لطمه وارد ساخت. (برای نمونه رجوع شود به: حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص ۷۰). عبد الحسین آیتی، بعد از آنکه آیین بهائی را رها کرد، در کتاب کشف الحیل (ج ۳، ص ۱۲۵ - ۱۲۹) چکیده‌ای از مطالب کتاب «موادی برای مطالعه درباره آیین‌یابی» ادوارد براون را درباره منازعات دو برادر نقل کرده است.

عبد البهاء در مقام رهبری بهائیان و با تأکید بر این که هیچ ادعایی جز پیروی از پدرش و نشر «تعالیم» او ندارد، با توجه به اوضاع اجتماعی و دینی و به منظور جلب رضایت مقامات عثمانی، رسماً و با التزام تمام، در مراسم دینی اسلامی، از جمله نماز جمعه، شرکت می‌کرد و به بهائیان نیز سفارش کرده بود که در آن دیار بکلی از سخن گفتن درباره آیین جدید پرهیزند (مهدی، ج ۲، ص ۱۵۳، محیط طباطبایی، سال ۴، ش ۳، ص ۲۰۴). او همچنین برای حکومت‌های مختلف به تناسب اوضاع سیاسی دعا می‌کرد، الکساندر سوم امپراتور روس، که به پیروان آیین بهائی اجازه ساختن معبد (مشرق الاذکار) در عشق آباد را داده بود، بنا به دستور عبد البهاء، بهائیان باید پیوسته تأیید و تسدید او را از خداوند مسئلت می‌کردند (سلیمانی اردکانی، ج ۲، ص ۲۸۲). حکومت عثمانی نیز، خصوصاً با توجه به بی‌اعتنایی ناصر الدین شاه نسبت به نامه میرزا حسینعلی و احتمالاً برای رفع یا تخفیف سختگیری‌های موجود، با عبارت «الدولة العلیة العثمانیة و الخلافة المحمدیة» مشمول دعای او بود (عبد البهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۳۱۲). با اینهمه، به سبب سوابق طولانی بابیان و بهائیان در خاک عثمانی و نیز بروز درگیری‌های جدی بین عبد البهاء و برادرش، مشکلاتی از سوی سلطان عبد الحمید عثمانی برای او پدید آمد و از ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۷ که عبد الحمید از سلطنت خلع و دوره جدید حکومت عثمانی آغاز شد، وی تحت نظر بود. در اواخر جنگ جهانی اول، در شرایطی که عثمانی‌ها درگیر جنگ با انگلیسی‌ها بودند و آرتور جیمز بالفور، وزیر خارجه انگلیس، در صفر ۱۳۳۶ / نوامبر ۱۹۱۷ اعلامیه مشهور خود مبنی بر تشکیل «وطن ملی یهود» در فلسطین را صادر کرده بود، مسائلی روی داد که جمال پاشا، فرمانده کل قوای عثمانی، عزم قطعی بر اعدام عبد البهاء و هدم مراکز بهائی در عکا و حیفا گرفت. برخی مورخان، منشأ این تصمیم را روابط پنهان عبد البهاء با قشون انگلیس، که تازه در فلسطین مستقر شده بود، می‌دانند. منابع بهائی نیز نوشته‌اند که او مقدار زیادی گندم از املاک خویش ذخیره کرده بود و آنها را در اختیار قشون انگلیس گذاشت، اما معمولاً در منابع بهائی، تصمیم جمال پاشا را به سعایت‌های «ناقضین» (طرفداران محمد علی افندی) نسبت می‌دهند (فیضی، ص ۲۵۹ - ۲۶۲) و در عین حال تصریح می‌کنند که لرد بالفور در همان روز وصول خبر به جنرال النبی (۴) سالار سپاه انگلیس در فلسطین دستور تلگرافی صادر و تأکید نمود که «به جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت عبد البهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشد» (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۳، ص ۲۹۷). ظاهراً برای سپاسگزاری از این عنایت دولت انگلیس بوده است که بلافاصله بعد از آن که حیفا در ذیحجه ۱۳۳۶ / سپتامبر ۱۹۱۸، به تصرف قشون انگلیس درآمد، عبد البهاء برای امپراتور انگلیس، ژرژ پنجم، دعا کرد و از این که سرپرده عدل در سراسر سرزمین فلسطین گسترده شده به درگاه خدا شکر گزارد (عبد البهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۷). دریافت نشان شهسواری (نایت هود) (۵) از دولت انگلیس و ملقب شدن وی به عنوان «سر» نیز بعد از استقرار انگلیسی‌ها در فلسطین صورت گرفت (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۳، ص ۲۹۹، آیتی، ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۳۰۵). عبد البهاء در ۱۳۴۰ (۱۳۰۰ ش) درگذشت و در حیفا به خاک سپرده شد. در مراسم خاکسپاری او نمایندگانی از دولت انگلیس حضور داشتند و وینستون چرچیل، وزیر مستعمرات بریتانیا، با ارسال پیامی مراتب تسلیت پادشاه انگلیس را به جامعه بهائی ابلاغ کرد (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۳، ص ۳۲۱ - ۳۲۲).

از مهمترین رویدادهای زندگی عبد البهاء، سفر او به اروپا و امریکا بود. پس از خلع عبد الحمید از سلطنت، محدودیتهای عبد البهاء نیز بر طرف شد و او در ۱۳۲۸، به دعوت بهائیان اروپا و امریکا از فلسطین به مصر و از آنجا به اروپا و یک بار دیگر به امریکا رفت. این سفر از آن جهت اهمیت دارد که نقطه عطفی در ماهیت آیین بهائی محسوب می‌گردد. پیش از این مرحله، آیین بهائی بیشتر به عنوان یک انشعاب از اسلام بروز کرده بود و حتی رهبران بهائی، در برخی مواضع، در بلاد عثمانی خود را شاخه‌ای از متصوفه شناسانده بودند (عبد البهاء در آخرین روز زندگی در مراسم نماز جمعه شرکت کرده بود رجوع شود به: اسلمونت، ص ۷۵). در آن مرحله، رهبران و مبلغان این آیین برای اثبات حقانیت خود از درون قرآن و حدیث به جستجوی دلیل می‌پرداختند (برای نمونه رجوع شود به: نوری، ایقان، گلپایگانی، فرائد) و آنها را برای مخاطبانشان که مسلمانان، بویژه شیعیان، بودند مطرح می‌کردند. پیروان اولیه آیین بهائی نیز از دین جدید همین تلقی را داشتند و به همین سبب، مهمترین متن احکامی این آیین، اقدس، از حیث صورت، تشابه کامل با متون فقهی اسلامی دارد و به ادعای منابع متأخر بهائی، با توجه «به محیط معتقدات مذهبی ایران و سوابق عقیده و سنت و عرف و عادت مردم»، در زمان پیدایی این آیین و «فقط به اعتبار شیعیان و ایرانیان معاصر با ظهور» آیین بهائی تدوین شده است (فرید، ص ۴۲). اما شرایط تاریخی و فاصله گرفتن رهبران بهائی از ایران و نیز عدم موفقیت در جلب نظر مخاطبان اولیه، و نیز مهاجرت شماری از پیروان این آیین به کشورهای غربی و آشنایی رهبران بهائی با اندیشه‌های جدید در دوره اقامت بغداد و استانبول و عکا، عملاً سمت و سوی این آیین را تغییر داد و آن را از صورت آشنای دینهای شناخته شده، بویژه اسلام، دور کرد. برخی محققان، یکی از دلایل عدم نشر کتاب اقدس در چند دهه اخیر، و نیز ترجمه نشدن آن به زبانهای اروپایی، را همین تغییر روش می‌دانند.

عبد البهاء در سفر سه ساله خود آنچه را که بهائیان به عنوان تعالیم دوازده گانه می‌شناسند، ولی عملاً به هجده تعلیم بالغ می‌شود (مومن ۶، ص ۱۸۵) مدون و معرفی نمود و تعالیم باب و بهاء را با آنچه در قرن نوزدهم در غرب، خصوصاً تحت عناوین روشنگری و مدرنیسم و اومانیسم متداول بود، آشتی داد. به عبارت دیگر تعلیمات آیین بهائی با سفر عبد البهاء به غرب، طنین دیگری یافت. برخی از این تعالیم در گفتار و نوشتار میرزا حسینعلی نوری مستتر بود و برخی دیگر نتیجه مطالعات، تجربیات و برخوردهای عبد البهاء با تفکر غربی، بویژه الهیات جدید مسیحی و نیز اندیشه‌ها و آمال ترقی و تجدد در مغرب زمین، بود (دایرة المعارف جهان اسلام آکسفورد) ۷، ذیل «i'Baha ~». نمونه‌ای از این جمع‌آوری و التقاط که تفاوت تعالیم بهائی، قبل و بعد از سفر عبد البهاء به غرب، را چشمگیر می‌سازد تعلیم راجع به وحدت لسان و خط است. این تعلیم بر گرفته از پیشنهاد زبان اختراعی اسپرانتو است که در اوایل قرن بیستم طرفدارانی یافته بود، ولی بزودی غیر عملی بودن آن آشکار شد و در بوته فراموشی افتاد (نوری، در لوح شیخ، ص ۱۰۱ - ۱۰۲، نیز اشاره‌ای به این خط کرده است). موارد دیگر تعالیم دوازده گانه عبارت است از: ترک تقلید (و به تعبیر متداول نزد بهائیان، تحری حقیقت)، تطابق دین با علم و عقل، وحدت اساس ادیان، بیت العدل، وحدت عالم انسانی، ترک تعصبات، الفت و محبت میان افراد بشر، تعدیل معیشت عمومی، تساوی حقوق رجال و نساء، تعلیم و تربیت اجباری، صلح عمومی و تحریم جنگ. عبد البهاء این تعالیم را از ابتکارات پدرش قلمداد می‌کرد و در مواضع گوناگون گفته بود که پیش از او چنین تعالیمی وجود نداشته است (عبد البهاء، خطابات، ص ۱۹۱)، با اینهمه در معرفی آیین بهائی و آنچه میرزا حسینعلی آورده است، بر این نکته که او «تجدید تعالیم انبیا» کرده و «اساسی که جمیع پیغمبران گذاشتند آن اساس بهاء الله است و آن اساس، وحدت عالم انسانیت، آن اساس محبت عمومی است، و آن اساس صلح عمومی بین دول است و...» (همو، خطابات، چاپ زرقانی و کردی، ج ۱، ص ۱۸ - ۱۹، ج ۲، ص ۲۸۶) تأکید کرده بود.

عبد البهاء چندین کتاب نیز نوشت که اهم آنها بدین قرار است: مقاله شخصی سیاح، گزارشی است از زبان یک سیاح موهوم، درباره تاریخ و تعالیم باب و بهاء (درباره این کتاب و تأثیر آن از آثار آخوندزاده رجوع کنید به: محیط طباطبایی، سال ۳، ش ۶، ص ۴۲۷، سال ۴، ش ۲، ص ۱۱۵)، مفاوضات، مکاتیب، خطابات، هر سه مشتمل بر مطالب مختلف و سخنرانیها و نامه‌های او، تذکره الوفاء که زندگینامه شماری از قدمای آیین بهائی است.

شوقی افندی

شوقی افندی ملقب به شوقی ربانی (۱۳۱۴ - ۱۳۷۷ / ۱۳۳۶ ش) فرزند ارشد دختر عبد البهاء بود که بنا به وصیت وی، در رساله‌ای موسوم به الواح و وصایا به جانشینی وی منصوب شده بود. جانشینی شوقی افندی نیز، مانند موارد قبل، سبب مشاجرات و انشعابات دیگری در میان بهائیان شد. در واقع، عبد البهاء نسبت به آنچه پدرش تعیین کرده بود، تجدید نظر کرد و برادرش، محمد علی افندی، را که باید بعد از او به رهبری بهائیان می‌رسید کنار گذاشت و سلسله ولایت امر الله را تأسیس نمود که نخستین آنها شوقی بود و پس از آن باید در نسل ذکور وی ادامه می‌یافت (عبد البهاء، الواح و وصایا، ص ۱۱ - ۱۶). شوقی به یاری مادرش به ریاست رسید، ولی گروهی او را نپذیرفتند، برخی از آنان آیین بهائی را رها کردند که از آن جمله‌اند: عبد الحسین آیتی، فضل الله صبحی (مهدتی) و حسن نیکو، و برخی دیگر نسبت به اعتبار وصیت‌نامه تردید کردند. شوقی، به رسم معهود اسلاف خود، به بدگویی و ناسزا به مخالفان پرداخت و آنان کتابهایی در پاسخ او و مشتمل بر گزارش دوران وابستگی‌شان به آیین بهائی و مشاهدات خود نگاشتند - چون کشف الحیل عبد الحسین آیتی، خاطرات صبحی و فلسفه نیکو.

شوقی، بر خلاف نیای خود، تحصیلات رسمی داشت و در دانشگاه آمریکایی بیروت و سپس در آکسفورد تحصیل کرده بود. تحصیلات او در این شهر، به سبب درگذشت عبد البهاء، ناتمام ماند.

نقش اساسی او در تاریخ بهائی، توسعه تشکیلات اداری و جهانی این آیین بود و این فرایند، بویژه در دهه شصت میلادی، در اروپا و آمریکا سرعت بیشتری گرفت و ساختمان معبدهای قاره‌ای بهائی موسوم به مشرق الاذکار به اتمام رسید. تشکیلات بهائی، که شوقی افندی به آن «نظم اداری امر الله» نام داد، زیر نظر مرکز اداری و روحانی بهائیان واقع در شهر حیفا که به «بیت العدل اعظم الهی» موسوم است اداره می‌گردد.

در زمان حیات شوقی افندی، حکومت اسرائیل در فلسطین اشغالی تأسیس شد. تأسیس این حکومت با مخالفت همه کشورهای اسلامی روبرو شد، و بویژه رفتار صهیونیستها با مسلمانان عواطف و احساسات عموم مسلمانان را جریحه‌دار کرد، اما شوقی، علاوه بر مکتوبات حاکی از موافقت او و بهائیان با تأسیس دولت اسرائیل، بعد از استقرار این دولت، با رئیس جمهور اسرائیل دیدار کرد و «مراتب دوستی بهائیان را نسبت به کشور اسرائیل بیان و آمال و ادعیه آنان را برای ترقی و سعادت اسرائیل» اظهار داشت (مجله اخبار امری، تیر ۱۳۳۳). او همچنین در پیام تبریک نوروز ۱۳۲۹، خطاب به بهائیان اعلام کرد که «مصدق وعده الهی به ابناء خلیل و وراث کلیم، ظاهر و باهر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر» شده است. در همین پیام، به پیوند استوار دولت اسرائیل با مرکز بین المللی جامعه بهائی اشاره شده است (شوقی افندی، توقیعات مبارکه، ص ۲۹۰). موارد متعدد دیگری از ارتباط رهبران بهائی با حکومت اسرائیل، و تلاشهای آنان برای به رسمیت شناخته شدن آیین بهائی از سوی این حکومت، در مجلات اخبار امری بهائیان و توقیعات مبارکه شوقی افندی گزارش شده است.

شوقی چند کتاب به فارسی و انگلیسی نوشت، قرن بدیع، اصل این کتاب به انگلیسی ۸ است و در چهار جلد نوشته شده و مشتمل است بر تاریخ باب و بهاء تا صدمین سال اعلان ادعای باب، توقیعات مبارکه، مجموعه دستخطهای شوقی به مناسبت‌های گوناگون است در شش جلد، به فارسی، دوره‌بائی، این کتاب به انگلیسی نوشته شده و مروری است بر تاریخ بهائیت و پیش‌بینی آینده آن طبق نظر عبد البهاء، و ترجمه کتاب تاریخ نبیل زرنندی به انگلیسی ۹ (درباره این کتاب رجوع کنید به: محیط طباطبائی، سال ۳، ش ۹، ص ۷۰۶).

بنابر تصریح عبد البهاء در الواح و وصایا، پس از وی بیست و چهار تن از فرزندان ذکورش، نسل بعد از نسل، با لقب ولی امر الله باید رهبری بهائیان را به عهده می‌گرفتند و هر یک باید جانشین خود را تعیین می‌کرد «تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد» (عبد البهاء، مفاوضات، ص ۴۵ - ۴۶)، لکن شوقی افندی ربانی، نخستین فرد از این سلسله، عقیم بود و طبعاً بعد از

وفاتش، در ۱۳۳۷ ش، دوران دیگری از دو دستگی و انشعاب و سرگشتگی در میان بهائیان ظاهر شد. ولی سرانجام همسر شوقی افندی، روحیه ماکسول، و تعدادی از گروه ۲۷ نفری منتخب شوقی ملقب به «یادیان امر الله» اکثریت بهائیان را به خود جلب و مخالفان خویش را طرد و «بیت العدل» را در ۱۳۴۲ ش / ۱۹۶۳ تأسیس کردند. از گروه «یادیان امر الله» در زمان نگارش این مقاله تنها سه نفر، یعنی روحیه ماکسول و دو تن دیگر، در قید حیات‌اند و با کمک افراد منتخب بیت العدل که به «مشاورین قاره‌ای» معروف‌اند رهبری اکثر بهائیان را به عهده دارند. طبق آمارهای بهائیان، جمعیت بهائیان در جهان، در ۱۹۹۲/۱۳۷۱، ۵ میلیون نفر تخمین زده می‌شود.

انشعاب دیگری که به موازات رهبری روحیه ماکسول شکل گرفت، انشعاب «ریمی» بود. از آنجا که طبق پیش بینی عبد البهاء، رئیس دائمی «بیت العدل» باید «ولی امر الله» باشد و «بیت العدل» بدون ولی امر صلاحیت رهبری ندارد، چارلز میس ریمی ادعا کرد که جانشین شوقی و ولی امر است. او دلایلی نیز بر جانشینی خود ارائه و به توطئه قتل شوقی و از بین بردن وصیتنامه وی اشاره کرد. ریمی طرفدارانی در میان بهائیان پیدا کرد و گروه دیگری با عنوان «بهائیان ارتدکس» پدید آورد. این گروه امروزه در امریکا، هندوستان، استرالیا و چند کشور دیگر پراکنده‌اند. عده دیگری از بهائیان نیز پس از مرگ شوقی به رهبری جوانی از بهائیان خراسان، به نام جمشید معانی، روی آوردند. این جوان خود را «سماء الله» نامید و طرفداران او در اندونزی، هند، پاکستان و آمریکا پراکنده‌اند.

آیینها و باورهای بهائیان

نوشته‌های سید علی محمد باب، میرزا حسینعلی بهاء الله و عبد البهاء، تا حدی نیز شوقی افندی ربانی، از نظر بهائیان مقدس است و در مجالس ایشان قرائت می‌شود، اما کتب باب عموماً در دسترس بهائیان قرار نمی‌گیرد، و دو کتاب اقدس و ایقان میرزا حسینعلی نوری است که نزد بهائیان از اهمیت خاصی برخوردار است. تقویم شمسی بهائی از نوروز آغاز گشته به نوزده ماه، در هر ماه به نوزده روز، تقسیم می‌شود و چهار روز (در سالهای کبیسه پنج روز) باقیمانده که موسوم به ایام «ه‌اء» است به عنوان ایام شکرگزاری و جشن تعیین شده است (آیتی، ۱۳۲۶ ش، ج ۲، ص ۲۰۸، اشراق خاوری، ۱۳۳۱ ش، ص ۳۰ - ۳۴، یزدانی، ص ۹۷ - ۹۸). بهائیان موظف به نماز روزانه، روزه به مدت نوزده روز از طلوع تا غروب آفتاب (آخرین ماه سال)، و زیارت یکی از اماکن مقدسه ایشان، شامل منزل سید علی محمد باب در شیراز و منزل میرزا حسینعلی نوری در بغدادند. بهائیان همچنین به حضور در «ضیافات» موظف‌اند که هر نوزده روز یک بار تشکیل می‌گردد. در آیین بهائی نوشیدن مشروبات الکلی و مواد مضر به سلامت منع شده، و رضایت والدین عروس و داماد در ازدواج ضروری شمرده شده است. منبع اصلی احکام در میان بهائیان کتاب اقدس است. این کتاب، متممی نیز دارد که به رساله سؤال و جواب معروف است.

آیین بهائی از ابتدای پیدایی، در میان مسلمانان به عنوان یک انحراف اعتقادی (فرقه ضاله) شناخته شد، ادعای قائمیت توسط سید علی محمد باب، با توجه به احادیث قطعی، پذیرفته نبود. ویژگیهای «مهدی» در احادیث اسلامی به گونه‌ای تبیین شده که راه هرگونه ادعای بیجا را بسته است. مخالفت علما با سید علی محمد باب به سبب همین ادعا و ادعای بابیت او بود (رجوع کنید به: باب، سید علیمحمد شیرازی). مشکل بهائیت، از این حیث مضاعف است، میرزا حسینعلی علاوه بر قبول قائمیت سید علی محمد باب و اینکه او دین جدیدی آورده است، خود را «من یظهره الله» نامید و ادعای شریعت مستقل را مطرح کرد. همه مسلمانان، خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را مسلم می‌دانند و بالطبع، هر ادعایی که با این اعتقاد سازگار نباشد و هر فرقه‌ای که این اصل را نپذیرد، از نظر مسلمانان، از اسلام جدا شده است و به هیچ روی نباید خود را برآمده از اسلام بداند.

گذشته از این، اثبات ادعای رسالت برای رهبران آیین بهائی، با توجه به مخاطبان اصلی آنها، مسلمانان و بویژه شیعیان، ممکن نبود و مبلغان و مدافعان بهائی به رغم تلاش بسیار برای استدلالی کردن این ادعا، در اثبات مدعا درماندند و غالباً به شیوه‌های خاص برای تأیید درستی دین جدید روی آوردند. مهمترین برهان ایشان، کثرت آیات و نوشته‌های میرزا حسینعلی

و نیز گسترش آیین بهائی بود با عنوان دلیل تقریر، در کتابهای ناظر به استدلالهای بهائیان، این دو استدلال نقد و رد شده است.

تاریخ پر حادثه رهبران بهائی، نادرست درآمدن پیشگوییهای آنان و منازعات دور از ادب از یکسو، حمایتهای دولتهای استعماری در مواضع مختلف از سران بهائی و بویژه همراهی آنان با دولت اسرائیل از سوی دیگر، زمینه فعالیت در کشورهای اسلامی، خصوصاً ایران، را از بهائیان گرفت و به رغم فعالیت گسترده تشکیلات بهائی برای تثبیت حضور رسمی پیروان خود در این کشورها هیچگاه چنین خواسته‌ای تحقق نیافت، مؤلفان بسیاری در نقد این آیین کتاب نوشتند، مطبوعات فارسی و عربی رویکردهای سیاسی آنان را افشا کردند، علمای حوزه‌های علمیه شیعه و دانشگاه اهر و مفتیان بلاد اسلامی جدا بودن این فرقه از امت شورای اسلامی را اعلام داشتند و سازمانهای بین‌المللی اسلامی نیز در قبال آیین بهائی همین موضع را گرفتند (برای نمونه رجوع کنید به: مصوبه شورای مجمع فقه اسلامی در ۱۸ تا ۲۳ بهمن ۱۳۶۶ / ۶ تا ۱۱ فوریه ۱۹۸۸ در سازمان کنفرانس اسلامی. مجمع فقه اسلامی، ص ۸۴ - ۸۵، که «ادعای رسالت بهاء الله و نزول وحی بر وی) و دیگر باورهای بهائی را مصداق «انکار ضروریات دین» دانسته است). بازگشت برخی مقامات و مبلغان بهائی از این آیین و افشای مسائل درونی این فرقه، نیز عامل مهم فاصله گرفتن مسلمانان از این آیین بوده است.

منابع:

عبد الحسین آیتی، کتاب کشف الحیل، تهران ۱۳۲۶ ش، همو، الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه، مصر ۱۳۴۲، جان ابنزر اسلمونت، بهاء الله و عصر جدید، ترجمه فارسی، حیفای ۱۹۳۲، عبد الحمید اشراق خاوری، رساله گنجینه حدود و احکام، تهران ۱۳۳۱ ش، همو، مائده آسمانی، ج ۷، تهران ۱۳۲۷ ش، علی محمد بن محمد رضا باب، قسمتی از الواح خط نقطه اولی، [بی‌جا، بی‌تا]، حاجی میرزا جانی کاشانی، کتاب نقطه الکاف، چاپ ادوارد براون، لیدن ۱۹۱۰/۱۳۲۸، محمد مهدی زعیم الدوله تبریزی، مفتاح باب الابواب، یا، تاریخ باب و بهاء، ترجمه حسن فرید گلیایگانی، تهران ۱۳۴۶ ش، سازمان کنفرانس اسلامی. مجمع فقه اسلامی، مصوبه‌ها و توصیه‌ها: از دومین تا پایان نهمین نشست، ترجمه محمد مقدس، قم ۱۴۱۸، عزیز الله سلیمانی اردکانی، کتاب مصابیح هدایت، ج ۲، تهران ۱۳۲۶ ش، شوقی افندی، توقیعات مبارکه، تهران ۱۳۴۷ ش، همو، کتاب قرن بدیع، ترجمه نصر الله مودت [بی‌جا، بی‌تا]، عباس بن حسینعلی عبد البهاء، الواح و وصایا، مصر [بی‌تا]، همو، خطابات حضرة عبد البهاء فی اوربا و امریکا، چاپ محمود زرقانی و فرج الله کردی، مصر ۱۳۴۰ / ۱۹۲۱، همو، خطابات مبارکه حضرت عبد البهاء در اروپا و امریکا [بی‌جا، بی‌تا]، همو، مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است، تهران ۱۳۴۱ ش، همو، مکاتیب عبد البهاء، ج ۱، مصر ۱۳۲۸، ج ۲ - ۳، چاپ فرج الله کردی، مصر ۱۳۳۰ - ۱۳۴۰، همو، النور الابهی فی مفاوضات عبد البهاء، لیدن ۱۹۰۸، عزیزه خانم نوری، تنبیه النائمین، [بی‌جا، بی‌تا]، فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، تهران ۱۳۴۶ ش، بدیع الله فرید، مقاله‌ای در معرفی کتاب اقدس، تهران ۱۳۵۲ ش، محمد علی فیضی، حیات حضرت عبد البهاء و حوادث دوره میثاق، تهران ۱۳۵۰ ش، ابوالقاسم بن عیسی قائم مقام منشآت قائم مقام، چاپ محمد عباسی، چاپ افست تهران [تاریخ مقدمه ۱۳۵۶ ش]، همو، نامه‌های پراکنده قائم مقام فراهانی، چاپ جهانگیر قایم مقامی، بخش ۱، تهران ۱۳۵۷ ش، ابوالفضل بن محمد گلیایگانی، فرائد، قاهره، ۱۳۱۵، همو، کشف الغطاء عن حیل الاعداء، عشق آباد ۱۳۳۴، اسد الله مامقانی، «اختلاف بهاء الله و صبح ازل»، راهنمای کتاب، سال ۶، ش ۴ و ۵ (تیر و مرداد ۱۳۴۲)، محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، ج ۵، تهران ۱۳۳۱ ش، محمد محیط طباطبایی، «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است»، گوهر، سال ۴، ش ۲ (اردیبهشت ۱۳۵۵)، ش ۳، (خرداد ۱۳۵۵)، همو، «تاریخ قدیم و جدید»، گوهر، سال ۳، ش ۵ (مرداد ۱۳۵۴)، ش ۶ (شهریور ۱۳۵۴)، همو، «تاریخ نوپدید زرنندی»، گوهر، سال ۳، ش ۹ (آذر ۱۳۵۴)، همو، «چند نکته درباره یک مقاله: عظیم پس از باب و پیش از ازل»، گوهر، سال ۶، ش ۳، (خرداد ۱۳۵۷)، ش ۴ (تیر ۱۳۵۷)، همو، «[درباره] کتاب اقدس»، گوهر، سال ۴، ش ۱۰ (دی ۱۳۵۵)، ش ۱۱ و ۱۲ (بهمن و اسفند ۱۳۵۵)، همو، «رساله خالویه یا ایقان»، گوهر، سال ۵، ش ۱۱ و ۱۲ (بهمن و اسفند ۱۳۵۶)، سال ۶، ش ۱ (فروردین ۱۳۵۷)، همو، «کتابی بی‌نام با نام تازه»، گوهر، سال ۲، ش ۱۱ و ۱۲ (بهمن و اسفند ۱۳۵۳)، همو، «گفتگوی تازه درباره تاریخ قدیم و جدید»، گوهر، سال ۴، ش ۴ (تیر ۱۳۵۵)، محمد علی

موحد، «اسنادی از آرشیو دولتی استانبول»، راهنمای کتاب، سال ۶، ش ۱ و ۲ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۲)، فضل الله مهتدی، اسناد و مدارک صبحی درباره بهائیکری، ج ۲: خاطرات صبحی، تهران ۱۳۵۷ ش، عبد الحسین میرزا آقا خان کرمانی و احمد روحی، هشت بهشت، تهران [بی تا]، محمد نبیل زرندی، مطالع الانوار: تلخیص تاریخ نبیل زرندی، تهران ۱۳۵۶ ش، محمد باقر نجفی، بهائیان، تهران ۱۳۵۷ ش، حسینعلی بن میرزا بزرگ نوری (بهاء الله)، آثار قلم اعلی، تهران ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ ش، همو، اقتدارات، به خط مشکین قلم، [بی جا، بی تا]، همو، کتاب مستطاب ایقان، مصر ۱۳۵۲/۱۹۳۳، همو، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی [لوح شیخ]، تهران ۱۳۴۱ ش، همو، مجموعه الواح مبارکه، قاهره ۱۳۳۸ / ۱۹۲۰، حسن نیکو، فلسفه نیکو، تهران [تاریخ مقدمه ۱۳۴۳ ش]، احمد یزدانی، کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی، تهران ۱۳۵۰ ش،

«~ oxford 1991 'i dictionary' A basic Baha ' Wendi Momen. ~»

«~ ed ' The Oxford encyclopedia of the modern Islamic world ~»

«~ by B. Todd Lawson) i' Baha " .s.v ' John L. Esposito, New York 1995) ~»

فرقه بایه

کتاب: دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۶

نویسنده: مصطفی حسینی طباطبایی

سید علی محمد شیرازی، از مدعیان بابیت امام دوازدهم شیعیان که بعدها مدعی مهدویت و نبوت شد. در ۱۲۳۵ در شیراز به دنیا آمد. در کودکی به مکتب شیخ عابد رفت و در آنجا خواندن و نوشتن و سیاه مشق آموخت. شیخ عابد، از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بود (اشراق خاوری، ص ۶۳-۶۴) و از همان دوران، سید علی محمد را با نام رؤسای شیخیه (احسائی و رشتی) آشنا کرد، به طوری که چون سید علی محمد در حدود نوزده سالگی به کربلا رفت، در درس سید کاظم رشتی حاضر شد (فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۹۷). در مدتی که نزد سید کاظم رشتی شاگردی می کرد، با مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل آیات و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه آشنا شد و از آرای شیخ احسائی آگاهی یافت (همو، اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۳). بعلاوه به هنگام اقامت در کربلا، از درس ملا صادق خراسانی که او نیز مذهب شیخی داشت، بهره گرفت و چندی نزد وی بعضی از کتب ادبی متداول آن ایام را خواند (همو، اسرار الآثار، ج ۴، ص ۳۷۰). در ۱۲۵۷ به شیراز بازگشت و به وقت فرصت، مطالعه کتب دینی را فراموش نمی کرد و به گفته خودش (همو، ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۷۹): «و لقد طالعت سنابرق جعفر العلوی و شاهدت بواطن آیاتها «همانا کتاب سنابرق، اثر سید جعفر علوی (مشهور به کشفی) را خواندم و باطن آیاتش را مشاهده کردم». علی محمد گذشته از دلبستگی به اندیشه های شیخی و باطنی، به «ریاضت کشی» نیز مایل بود و به هنگام اقامت در بوشهر در هوای گرم تابستان از سپیده دم تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر بر بام خانه رو به خورشید اورادی می خواند (اشراق خاوری، ص ۶۷). پس از درگذشت سید کاظم رشتی، مریدان و شاگردان وی جانشینی برای وی می جستند که به قول ایشان مصداق «شیعه کامل» یا «رکن رابع» (شیخیه) باشد و در این باره میان چند تن از شاگردان سید کاظم رقابت افتاد و سید علی محمد نیز در این رقابت شرکت کرد، بلکه پای از جانشینی سید رشتی فراتر نهاد و خود را «باب» امام دوازدهم شیعیان یا «ذکر» او، یعنی واسطه میان امام و مردم، شمرد. ادعای علی محمد چون شگفت آورتر از دعاوی سایر رقیبان بود، واکنش بزرگتری یافت و نظر گروهی از شیعیان را به سوی وی جلب کرد و هجده تن از شاگردان سید کاظم که همگی شیخی مذهب بودند (و بعدها سید علی محمد آنها را حروف حی نامید) پیرامونش

را گرفتند (آیتی، ج ۱، ص ۴۳). علی محمد در آغاز امر، بخشهایی از قرآن کریم را با روشی که از مکتب شیخیه آموخته بود، تأویل کرد و در آنجا به تصریح نوشت که امام دوازدهم شیعیان، او را مأمور داشته تا جهانیان را ارشاد کند و خویشتن را «ذکر» نامید، چنانکه در آغاز تفسیرش بر سوره یوسف می‌نویسد: الله قد قدر أن یخرج ذلک الکتاب فی تفسیر أحسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن أبي طالب علی عبده لیكون حجة الله من عند الذکر علی العالمین بلیغا» همانا خدا مقدر کرده که این کتاب از نزد محمد پسر حسن پسر علی پسر محمد پسر علی پسر جعفر پسر محمد پسر علی پسر حسین پسر علی پسر ابی‌طالب بر بنده‌اش برون آید تا از سوی ذکر (سید علی محمد) حجت بالغه خدا بر جهانیان باشد» (أحسن القصص، ص ۱). پس از مسافرت به همراه محمد علی بارفروش (یکی از مریدان خود) به سوی مکه و بازگشت به بوشهر، دستور داد تا در یکی از مساجد بوشهر عبارت «اشهد ان علیا قبل نبیل باب بقیة الله» را در اذان داخل کنند (نجفی، ص ۱۶۸) که تصریح دارد علی نبیل (که به حساب جمل با علی محمد برابر می‌شود) باب امام زمان علیه السلام است، ولی همینکه مدتی از دعوت وی سپری شد و گروهی به او گرویدند، ادعای خود را تغییر داد و از مهدویت سخن به میان آورد و گفت: «منم آن کسی که هزار سال می‌باشد که منتظر آن می‌باشید» (حاجی میرزاجانی کاشانی، ص ۱۳۵) و سپس به ادعای نبوت و رسالت برخاست و به گمان خود، احکام اسلام را با آوردن کتاب بیان نسخ کرد و در آغاز آن نوشت: «در هر زمان خداوند جل و عز، کتاب و حجتی از برای خلق مقدر فرموده و می‌فرماید و در سنه هزار و دویست و هفتاد از بعثت رسول الله، کتاب را بیان، و حجت را ذات حروف سبع (علی محمد که دارای هفت حرف است) قرار داد» (بیان عربی، ص ۳). بدین ترتیب، علی محمد هر چند زمانی، دعاوی خود را به مقامات بالاتری تغییر می‌داد و سخنان پیشین را برای یارانش تأویل می‌کرد و آنان را در پی خود می‌کشید. پس از بازگشت سید علی محمد به بوشهر (در زمانی که هنوز از ادعای بابیت امام زمان علیه السلام فراتر نرفته بود) به دستور والی فارس در رمضان ۱۲۶۱ دستگیر و به شیراز فرستاده شد. در شیراز او را تنبیه کردند، آنگاه نزد امام جمعه آن شهر، اظهار توبه و ندامت کرد و به قول یکی از موافقان خود بر فراز منبر در حضور مردم گفت: «لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند...» (اشراق خاوری، ص ۱۴۱). پس از آن، شش ماه در خانه پدری خود، تحت نظر بود و از آنجا به اصفهان و سپس به قلعه ماکو تبعید شد. در دورانی که در آن قلعه زندانی بود، با مریدانش ملاقات و مکاتبه داشت و از اینکه می‌شنید آنان در کار تبلیغ دعاوی او می‌کوشند به شوق می‌افتاد و سخنانی را به عنوان کلمات الهی به مریدان عرضه می‌داشت، چنانکه کتاب بیان را در همان قلعه نوشت (یزدانی، ص ۱۳).

دولت محمد شاه قاجار، برای آنکه پیوند او را با مریدانش قطع کند در صفر ۱۲۶۴ وی را از قلعه ماکو به قلعه چهریق، در نزدیکی ارومیه منتقل کرد. در اواخر سلطنت محمد شاه، به دستور حاجی میرزا آغاسی - وزیر محمد شاه - سید علی محمد را از قلعه چهریق به تبریز بردند و مجلسی با حضور ناصر الدین میرزا (که در آن وقت ولیعهد بود) و چند تن از علما ترتیب دادند و سید علی محمد را در آن مجلس حاضر کردند. علی محمد در آنجا آشکارا از مقام مهدویت خود سخن گفت و «بابیت امام زمان» را که پیش از آن بتصریح ادعا کرده بود به «بابیت علم خداوند» تأویل کرد و چون از او درباره برخی مسائل دینی پرسیدند، از پاسخ فروماند و همینکه از وی سؤال شد: از معجزه و کرامت چه داری؟ گفت: اعجاز من این است که برای عصای خود آیه نازل می‌کنم و به خواندن این فقره آغاز نمود: بسم الله الرحمن الرحيم. سبحان الله القدوس السبوح الذی خلق السموات و الارض کما خلق هذه العصا آیه من آیاته! و اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند، زیرا تاء را در «السموات» مفتوح قرائت کرد و چون گفتند: مکسور بخوان! ضاد را در «الأرض» مکسور خواند. امیر اصلاخان که در مجلس حضور داشت گفت: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات شمرده شود، من هم می‌توانم تلفیق کنم و گفت: الحمد لله الذی خلق العصا کما خلق الصباح و المساء! (فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۴، تصویر نامه ناصر الدین میرزا به محمد شاه قاجار).

پس از آشکار شدن عجز سید علی محمد در اثبات ادعای خود، وی را چوب زده تنبیه نمودند و او از دعاوی خویش تبری جست و اظهار پشیمانی کرد و خطاب به ولیعهد، توبه نامه رسمی نوشت. صورت توبه نامه علی محمد را یکی از مریدانش در کتاب خود، چنین آورده است: «فداک روحی، الحمد لله کما هو أهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال

بر کافه عباد خود شامل گردانیده. فحمدا له ثم حمدا که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم به داعیان فرموده. أشهد الله و من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه، وجود ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و به نبوت رسول او و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عند الله است، امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را. و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد و استغفر الله ربی و أتوب إليه من أن ينسب إلي أمر. و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده، دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجة الله علیه السلام را محض ادعا مبطل است و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات سلطانی و رأفت و رحمت خود، سرفراز فرمایند و السلام». (گلیپایگانی، ص ۲۰۴-۲۰۵).

بدینسان سید علی محمد از دعاوی خود بازگشت ولی توبه او، صوری بود چنانکه پیش از توبه اخیر، در شیراز نیز برفراز منبر و در برابر مردم، نیابت و بابت خود را انکار نمود اما چیزی نگذشت که ادعاهای بالاتری را به میان آورد و از پیامبری و رسالت خویش سخن گفت. در اواخر سلطنت محمد شاه و پس از مرگ او (۱۲۶۴) از سوی مریدان سید علی محمد، آشوبهایی در کشور پدید آمد که از جمله، رویداد قلعه شیخ طبرسی در مازندران بود. در این آشوب، جمعی از بابیان به رهبری ملا حسین بشرویه‌ای و ملا محمد علی بارفروشی، قلعه طبرسی را پایگاه خود قرار دادند و اطراف آن را خندق کردند و خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند. از سوی دیگر بر مردم ساده دل که در پیرامون قلعه زندگی می‌کردند، به جرم «ارتداد» هجوم آورده به قتل و غارت ایشان می‌پرداختند، به گونه‌ای که یکی از بابیان می‌نویسد: «جمعی رفتند و در شب یورش برده، ده را گرفتند و یک صد و سی نفر را به قتل رسانیدند. تتمه فرار نموده، ده را حضرات اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه ایشان را جمیعا به قلعه بردند» (حاجی میرزاجانی کاشانی، ص ۱۶۲) و چنین می‌پنداشتند که یاران مهدی موعودند و بزودی جهان را در تسخیر خود خواهند گرفت و بر شرق و غرب فرمانروایی می‌کنند؛ چنانکه بابی مذکور می‌نویسد: «حضرت قدوس (محمد علی بارفروشی) می‌فرمودند که: ما هستیم سلطان بحق و عالم در زیرنگین ما می‌باشد و کل سلاطین مشرق و مغرب بجهت ما خاضع خواهند گردید» (همانجا). پس میان ایشان و نیروی دولتی جنگ درگرفت و فتنه آنان با پیروزی قوای دولت و کشته شدن ملا محمد علی بارفروشی در جمادی الثانی ۱۲۶۵ پایان گرفت. در زنجان نیز شورشی به سرکردگی ملا محمد علی زنجانی پدید آمد که به شکست بابیان انجامید (۱۲۶۶). در تهران نیز گروهی از بابیان به رهبری علی ترشیزی بر آن شدند تا ناصرالدین شاه و امیر کبیر و امام جمعه تهران را به قتل رسانند، اما نقشه آنان کشف شد و ۳۸ تن از سران بابیان دستگیر و هفت تن از آنها کشته شدند. شگفت آنکه مریدان سید علی محمد در جنگهای قلعه طبرسی و زنجان از مسلمانی دم می‌زدند و نماز می‌گزاردند و از «بابیت» سید علی محمد جانبداری می‌کردند (آیتی، ج ۱، ص ۱۶۳، ۱۹۵). ظاهرا در آن هنگام هنوز ادعای مهدویت و نبوت وی بدیشان نرسیده بود. از اینرو به اعتراف وقایع نگاران بابی، برخی از بابیان به محض اینکه در «بدشت» از ادعای مهدویت سید علی محمد و تغییر احکام اسلام با خبر شدند، بشدت از او روی گرداندند (همان، ج ۱، ص ۱۳۰).

پس از مرگ محمد شاه و بالا گرفتن فتنه بابیه، میرزا تقی خان امیرکبیر - صدر اعظم ناصرالدین شاه - مسامحه در کار سید علی محمد باب را روا ندید و تصمیم گرفت او را در ملاء عام به قتل رساند و از این راه، آتش شورشها را فرو نشاند و برای این کار، از برخی علما فتوا خواست، ولی به گفته ادوارد براون: «دعاوی مختلف و تلون افکار و نوشته‌های بی‌مغز و بی‌اساس و رفتار جنون‌آمیز او علما را بر آن داشت که به علت شبهه خبط دماغ، بر اعدام وی رأی ندهند» (نجفی، ص ۲۵۲). با وجود این، برخی از علما که احتمال خبط دماغ سید علی محمد را نمی‌دادند و او را مردی دروغگو و ریاست طلب می‌شمردند به قتل وی فتوا دادند و سید علی محمد به همراه یکی از پیروانش در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ در تبریز تیرباران شد.

عقاید

سید علی محمد باب از آغاز دعوت خود، عقاید و آرای متناقضی ابراز داشت. آنچه از مهمترین کتاب او نزد پیروانش، یعنی کتاب بیان، فهمیده می‌شود آن است که وی خود را برتر از همه انبیای الهی می‌انگاشته و مظهر نفس پروردگار می‌پنداشته است (بیان عربی، ص ۱) و عقیده داشته که با ظهورش، آیین اسلام منسوخ و قیامت موعود در قرآن، بیا شده است (لوح هیکل الدین، ص ۱۸). بعلاوه، سید علی محمد خود را مبشر ظهور بعدی شمرده و او را «من یظهره الله» خوانده است و در ایمان پیروانش بدو، تأکید فراوان دارد (بیان عربی، ص ۵-۶). سید علی محمد در حقانیت این آرا پافشاری نموده و نسبت به افرادی که بابتی نباشند، خشونت بسیاری را سفارش کرده است، چنانکه در الواح بیان، درباره وظیفه اولین فرمانروای بابی می‌گوید: «لن تذّر (کذا) فوق الأرض اذا استطاع أحدا غیر البابیین» (لوح هیکل الدین، ص ۱۵) «چون (فرمانروای بابی) توانایی یافت، هیچکس - جز بابی‌ها - را بر روی زمین باقی نگذارد» و در بیان فارسی فرمان می‌دهد که همه کتابها را محو و نابود کنند جز کتبی که درباره آیین وی پدید آمده یا می‌آید (ص ۱۹۸) و همچنین تأکید کرده است که پیروانش جز کتاب بیان و آنچه بدان وابسته می‌شود، نیاموزند (بیان عربی، ص ۱۵).

افکار سید علی محمد باب، مجموعه‌ای از برخی آرای شیخیان و باطنیان (تأویل‌گرایان) و صوفیان و کسانی که به علم حروف و اعداد گرایش داشته‌اند و پاره‌ای از دعاوی شخصی بوده است.

آثار

سید علی محمد باب آثاری چند از خود به جای نهاده که برخی از آنها چاپ شده و پاره‌ای دیگر به دلیل کشاکشهای داخلی میان پیروانش هنوز به چاپ نرسیده است. جز آثاری که پیش از این نام بردیم برخی از کتابهای دیگر او عبارت‌اند از: پنج شأن، دلائل السبعة، صحیفه عدلیه، تفسیر سوره کوثر، تفسیر سوره بقره، قیوم الأسماء، کتاب الروح. آثار سید علی محمد باب غالبا به زبان عربی نوشته شده و مملو از اغلاط صرفی و نحوی است. البته وی کوشیده - برای آنکه نشان دهد سخنانش رنگ قرآنی دارد - گفتارش را با سجع و وزن همراه سازد و با آنکه تنها معجزه خود را همین سخنان می‌شمارد (بیان عربی، ص ۲۵) تکلف و ابتذال در عباراتش سخت آشکار است.

منابع:

عبد الحسین آیتی، الکواکب الدریه فی مآثر البهائیة، مصر ۱۳۴۲؛ عبد الحمید اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، (بی‌جا تاریخ مقدمه ۱۳۳۹ ش)؛ علی محمد باب، احسن القصص، یا، قیوم الأسماء، نسخه خطی؛ همو، بیان عربی، نسخه خطی؛ همو، بیان فارسی، نسخه خطی؛ همو، لوح هیکل الدین، نسخه خطی؛ حاجی میرزاجانی کاشانی، نقطه الکاف، لیدن ۱۹۱۰/۱۳۲۸؛ فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، (بی‌جا، بی‌تا)، (حرف ر - ق)؛ همو، اسرار الآثار خصوصی، (بی‌جا، بی‌تا). همو، کتاب ظهور الحق، (بی‌جا، بی‌تا)؛ ابو الفضل گلپایگانی، کشف الغطا، چاپ ترکستان؛ محمد باقر نجفی، بهائیان، (بی‌جا) ۱۳۵۷ ش؛ احمد یزدانی، نظر اجمالی در دیانت بهائی، تهران ۱۳۲۹ ش.

غلات (اهل حق)

غلو و غالیان

در دنیای اسلام فرقه‌هایی پدید آمده‌اند که درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا ائمه اهل بیت علیهم السلام راه غلو را پیموده و علمای اسلامی - اعم از شیعه و اهل سنت - آنان را مرتد و کافر دانسته‌اند. مؤلف کتاب «الفرق بین الفرق» باب جداگانه‌ای از کتاب خود را به غالیان اختصاص داده و گفته است: «باب چهارم از ابواب این کتاب در بیان فرقه‌هایی است که به اسلام نسبت داده شده‌اند، ولی در واقع از امت اسلامی نیستند»، آنگاه بیست فرقه از آنان را نام برده است. (۱) اسفراینی نیز باب سیزدهم از کتاب خود را به ذکر فرقه‌های غلات اختصاص داده است. (۲)

فرقه‌هایی که در این دو کتاب، و نظایر آن آمده، منقرض شده‌اند، و بیان تاریخ و سرگذشت آنان فایده چندانی نخواهد داشت، ولی لازم است ویژگی‌های کلی غلو و غالیان و موضع ائمه اهل بیت علیهم السلام و علمای شیعه را درباره آنها یادآور شویم، آنگاه به معرفی برخی از فرقه‌هایی که هم اکنون در جهان اسلام یا ممالک دیگر وجود دارند و از غلات به شمار می‌روند بپردازیم.

غلو چیست؟

شیخ مفید در تعریف غلو چنین گفته است:

«غلو در لغت گذشتن از حد و خارج شدن از اعتدال است. خداوند متعال نصاری را از غلو درباره حضرت مسیح نهی کرده و می‌فرماید:

«یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق». (۳)

آنگاه درباره غلات و مفوضه چنین گفته است:

«غلات گروهی از متظاهرين به اسلامند که امیر المؤمنین و امامان و فرزندان او را به الوهیت و نبوت توصیف کردند، و در حق آنان از حد اعتدال تجاوز کردند، و مفوضه عده‌ای از غلات‌اند، و تفاوت آنها با غلات در این است که ائمه را حادث و مخلوق دانسته و گفته‌اند خداوند آنان را آفریده و امر خلق را به آنها تفویض کرده است». (۴)

علامه مجلسی مظاهر غلو را در اعتقاد به امور زیر برشمرده است:

- ۱- الوهیت پیامبر و ائمه طاهرين علیهم السلام.
- ۲- در معبودیت یا خالقیت و رازقیت شریک خداوند.
- ۳- حلول خداوند در آنها یا اتحاد خداوند با آنان.
- ۴- آنان بدون وحی و الهام الهی، از غیب آگاهند.
- ۵- نبوت درباره ائمه طاهرين علیهم السلام.
- ۶- تناسخ ارواح ائمه در بدنهای یکدیگر.

۷- با معرفت آنان، اطاعت خداوند و ترک معصیت الهی لازم نیست. (۵)

موضع ائمه اهل بیت درباره غالیان

امامان شیعه با شدیدترین وجه غلو را مردود دانسته و غالیان را نکوهش و تکفیر کرده‌اند. علامه مجلسی حدود صد روایت از آنان را در این باره در کتاب بحار الانوار نقل کرده است که سه نمونه را یادآور می‌شویم:

الف: امام علی علیه‌السلام فرموده است:

«اللهم انی بریء من الغلاة کبراءة عیسی بن مریم من النصارى، اللهم اخذلهم ابدا و لا تنصر منهم احدا». (۶)
خداوندا: من از غلات بی‌زاری می‌جویم، همان گونه که عیسی بن مریم از نصاری بی‌زاری جست. خدایا آنان را خوار گردان، واحدی از آنها را یاری مکن.

ب: امام صادق علیه‌السلام فرموده است:

«احذروا علی شبابکم الغلاة لا یفسدوهم فان الغلاة شر خلق الله، یصغرون عظمة الله و یدعون الربوبیة لعباد الله». (۷)
بر جوانان خود از خطر غلات بر حذر باشید، مبادا عقیده آنان را تباه سازند، زیرا غلات بدترین خلق خدایند، عظمت خدا را کوچک نشان داده و برای بندگان خدا دعوی ربوبیت می‌کنند.

ج: در جای دیگر از معاشرت با غلات نهی کرده و فرموده است:

«لا تقاعدوهم و لا تؤاکلوهم و لا تشاربوهم و لا تصافحوهم و لا تؤارثوهم». (۸)

علمای امامیه و تکفیر غلات

علمای امامیه نیز با شدت غلات را نکوهش و تکفیر کرده‌اند. شیخ صدوق در این باره می‌گوید:

«اعتقاد ما درباره غلات و مفوضه این است که آنها کافرند، و بدتر از یهود و نصاری و مجوس و قدریه و حروریه و دیگر فرقه‌های گمراهند». (۹)

شیخ مفید نیز آنان را گمراه و کافر دانسته و تاکید کرده است که ائمه اهل بیت علیهم السلام به کفر و خروج آنها از اسلام حکم کرده‌اند. (۱۰)

علامه مجلسی پس از ذکر اقسام و مظاهر غلو، گفته است:

«اعتقاد به هر یک از آنها سبب الحاد و کفر و خروج از دین است، چنانکه ادله عقلیه و آیات و اخبار بر آن دلالت می‌کند، و اگر احیانا در روایات، حدیثی یافت شود که موهم یکی از اقسام غلو باشد، باید تاویل شود، و اگر قابل تاویل نباشد، از افتراءات غالیان است. (۱۱)

اصل اعتدال را رعایت کنیم

همان گونه که غلو در حق پیامبران، امامان و اولیای الهی نادرست و مایه کفر و الحاد است، زیاده روی در نسبت غلو و غالی دانستن افراد نیز نادرست و بهتان خواهد بود، چنانکه برخی اعتقاد به علم غیب درباره اولیای خاص خداوند، و یا عصمت درباره غیر پیامبران و قدرت آنان بر انجام معجزات و کرامات را از مصادیق غلو در دین انگاشته‌اند، و گاهی شیعه را که مقامات مزبور را در حق ائمه اهل بیت قائل است، متهم به غلو کرده‌اند.

این عقیده هیچ گونه دلیل عقلی و نقلی ندارد، بلکه اصول عقلی و نصوص دینی بر خلاف آن دلالت می‌کند. و لذا علمای اسلامی - اعم از شیعی و سنی - برای اولیای الهی به کرامت و علم غیب و مانند آن عقیده داشته‌اند. در صحیح بخاری و مسلم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که بر محدث بودن عده‌ای از انسانها که پیامبر نبوده‌اند تصریح کرده است. (۱۲)

سعد الدین تفتازانی پس از بیان اینکه ظهور کارهای خارق العاده از اولیای خداوند از نظر عقلی ممکن است، به آنچه در قرآن کریم درباره حضرت مریم و آصف بن برخیا وارد شده و نیز آنچه درباره کرامات صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خصوصاً علی علیه السلام نقل شده، بر وقوع آن استدلال کرده و گفته است:

«ظهور کرامات اولیا از نظر وضوح، به سان ظهور معجزات پیامبران است». (۱۳)

بدین جهت، شیخ مفید، کسانی را که علم غیب را درباره ائمه اهل بیت علیهم السلام انکار کرده و گمان کرده‌اند که آنان در احکام دینی به رای و ظن خویش عمل می‌کرده‌اند، مورد انتقاد قرار داده و این عقیده را تقصیری آشکار در حق آنان دانسته است. (۱۴)

بنابر این مقتضای ایمان و انصاف این است که آنچه را از فضایل و کمالات و معجزات درباره ائمه طاهرين عليهم السلام نقل شده است - جز آنچه با ضروریات دین و براهین قطعی و محکّمات قرآن و احادیث مسلم اسلامی منافات دارد - پذیرا شویم. (۱۵)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- الفرق بین الفرق، ص ۲۳۰-۲۳۳.
- ۲- التبصیر فی الدین، ص ۱۲۳.
- ۳- نساء / ۱۷۱.
- ۴- تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹.
- ۵- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶.
- ۶- همان، ص ۳۶۵.
- ۷- همان. ص ۲۹۶.
- ۸- همان، ص ۲۹۶.
- ۹- الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۷۱.
- ۱۰- تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹.
- ۱۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶.
- ۱۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۹۵، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۶۴، کتاب فضائل الصحابة.
- ۱۳- شرح المقاصد، ج ۵، ص ۷۴-۷۵.

اهل حق

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۸۷

نویسنده: دکتر محمد جواد مشکور

اهل حق بمعنی مردان حق است، و آن یک مذهب باطنی است که معتقدان آن بیشتر در مغرب ایران زندگی می‌کنند.

بعضی دیگر از فرق اسلام نیز مانند حروفی‌ها و متصوفه، خود را اهل حق یا حقیقت نامیده‌اند. اما اهل حق، بمعنی اخص نام گروهی است، که به ایشان با نوعی تسامح علی‌اللهی نیز گویند، ولی آنان علی‌اللهی واقعی نیستند، بلکه عقایدشان آمیخته‌ای از اعتقادات «مانوی»، و ادیان کهن «ایرانی»، و مذهب «اسماعیلی»، و «تناسخ هندی» و دیگر ادیان سری است.

مذهب اهل حق، امروز یکی از فرقه‌های وابسته به شیعه بشمار می‌رود، و آنان را از غلاة شیعه به حساب می‌آورند.

طوایف اهل حق به نامهای مختلف مانند: اهل حق، اهل سر، یارسان، نصیری، علی‌اللهی معروف می‌باشند، و از نشانه‌های خاص آنان «شارب» است، یعنی موی سبیل خود را نمی‌زنند، تا بلند شود و لب بالا را بپوشاند. آنان «شارب» را معرف مسلک حقیقت می‌دانند، و معتقدند که شاه ولایت علی (ع) نیز شارب خود را نمی‌زده است. از این جهت زدن شارب را گناهی بزرگ می‌دانند.

اهل حق را «گوران» نیز می‌گویند، و ناحیه گوران در آذربایجان، یکی از مراکز مهم این فرقه به شمار می‌رود. گورانها در اصل از مردم حوالی کرمانشاهان هستند، که از آن ناحیه به آذربایجان کوچیده‌اند، و لهجه‌ای مخصوص دارند، که در نواحی غربی و جنوبی کردستان به آن تکلم می‌شود، و آن گویشی است آمیخته از لهجه کردی اورامانی، و کرمانجی، و لکی.

مرکز اصلی طوایف اهل حق، تا قرن هفتم هجری در لرستان بود، سپس این مرکزیت به مناطق غربی کردستان و کرمانشاهان منتقل گردید. امروز تمام طوایف کرد گوران و قلخانی و اکثر طوایف سنجابی، وشاخه‌هایی از طایفه کلهر و زنگنه، و ایلات عثمانه‌وند و جلال‌وند در شهرهای غربی ایران، از جمله قصر شیرین و سرپل ذهاب و کرد و صحنه و هلیلان از اهل حقند.

در لرستان در مناطق دلفان و پشت کوه، در میان ایلات لکستان و سکوند سکونت دارند. در آذربایجان و تبریز، بخصوص در محله چرنداب و در قریه ایلخچی در نزدیکی تبریز، و در مراغه و حوالی قزوین و تهران بومهن، شهرآباد، گلخندان، سیاه‌بند شمیرانات، رودهن، دماوند، هشتگرد، ورامین و در شمال کلاردشت عده‌ای از صاحبان این مذهب زندگی می‌کنند.

در بیرون از مرزهای ایران بعضی از طوایف کرد عراق عرب در شهرهای سلیمانیه، کرکوک، موصل، خانقین و در نواحی کردنشین ترکیه گروه فراوانی از اهل حق هستند. پیروان اهل حق غالباً چادر نشین و ده نشین‌اند. در قفقاز و آذربایجان شوروی و سوریه و در مازندران و فارس و خراسان نیز اهل حق یافت می‌شوند.

اساس مذهب اهل حق کوشش برای «وصول» به حق و خداوند می‌باشد و در این راه باید نخست مرحله «شریعت» یعنی انجام آداب و مراسم ظاهری دین، و مرحله «طریقت» یعنی رسوم عرفانی و مرحله معرفت یعنی شناخت خداوند، و مرحله «حقیقت» یعنی وصول به خداوند را به پیمایند.

بعقیده این جماعت اساس مذهبشان حقیقتی است که سبب و علت خلقت موجودات است. دین آنان آکنده از اسرار است، سری که خداوند به پیغمبران گفته و آن سر «نبوت» است، که از آدم ابوالبشر آغاز شده، و به حضرت محمد (ص) که خاتم انبیاست می‌پیوندد. از آن پس این سر به نام سر «امامت» که حضرت محمد به علی (ع) گفته است و از او تا دوازدهمین امام که مهدی آل محمد (ص) باشد می‌رسد. پس از غیبت امام دوازدهم این سر به پیروان و اقطاب ایشان که یکی پس از دیگری می‌آیند گفته می‌شود.

مذهب ایشان مجموعه‌ای است از آراء و عقاید که تحت تاثیر افکار اسلامی، زردشتی و یهودی و مسیحی و مهرپرستی و مانوی و هندی و افکار فلاسفه قرار گرفته است. در دستورهای دینی اهل حق، اجرای سه بوخت یا سه اصل اخلاقی زردشتی، که «پندار نیک» و «گفتار نیک» و «کردار نیک» باشد از واجبات است. مفهوم این سه اصل در یک بیت به گویش ترکی، از کلام «سرانجام» کتاب مقدس اهل حق خلاصه شده است:

یاری چارچیون، باوری و جا پاکی و راستی، نیستی ورد آ

یعنی یاری چهار چیز است و به جای آورید، پاکی و راستی، نیستی و یاری.

تناسخ و حلول: «تناسخ» یعنی حلول روح از قالبی به قالب دیگر، که در مذهب اهل حق سنگ اساس عقاید ایشان است. حلول ذات را «دونادون» گویند. بعقیده ایشان در تن هر کس ذره‌ای از ذرات الهی موجود است، و ظهور روحانی حق در صورت جسمانی پاکان و برگزیدگان، همیشه در گردش می‌باشد، و آن را گردش مظهر به مظهر نامند. در این باره آنان معتقد به هفت جلوه پیاپیند و می‌گویند هر بار خداوند حق تعالی با چندتن از فرشتگان مقرب خدا، به صورت اتحاد در بدنهای خاکی «حلول» می‌نماید، این «حلول» به منزله لباس پوشیدن و کندن است، که آن را به فارسی جامه و به ترکی «دون» گویند و همانست که در فلسفه برهمایی هندوئی «کارما» آمده است.

چنان که در کتاب «سرانجام» آمده است، «خداوند در ازل درون دری می‌زیست، و سپس برای نخستین بار تجسم یافت، و به صورت شخصی به نام خاوندگار یا کردگار جهان مجسم شد، و بار دوم به صورت علی (ع) ظاهر گشت.» در کتب مذهبی ایشان آمده است که از رنج مرگ نهراسید، و باکی از مرگ نیست، زیرا مرگ آدمی، شبیه به پنهان شدن مرغابی زیر آب است. یعنی در جایی پنهان می‌شود، و در جای دیگر سر بر می‌دارد. منظور از این «تناسخ» و جای به جای شدن، و از بدنی به بدن دیگر رفتن، پاک شدن آدمی از گناهان است.

هرگاه خداوند به صورت بشر برجسته‌ای ظاهر شود، چهار یا پنج فرشته که آنها را چهار ملک گویند، در ابدان دیگران تجسم می‌پذیرد، همانطور که خداوند در هفت صورت تجلی می‌کند، فرشتگان نیز در هفت صورت تجلی نمایند، چنان که در کتاب عهد سلطان سهاک فرشته‌ای به صورت سلمان، و در عهد خاوندگار فرشته‌ای به صورت بنیامین در آمد.

در کتاب «سرانجام» آمده است که فرشتگان صادر از خداوند هستند، نخستین ایشان از زیر بغل خاوندگار پیدا شد، دومین آنها از دهان او، سومین آنها از نفسش، چهارمین از عروقتش، پنجمین از نورش.

در کتاب دیگری آمده است که بنیامین از عرق خاوندگار پیدا شد و آن رمز تواضع و فروتنی است، و داوود از نفس او و وی رمز خشم و غضب است، و موسی از سبلتان او، و وی رمز رحمت است، و رزبار از نبض او، و وی رمز احسان و نیکی است.

اهل حق درباره حضرت علی (ع) می‌گویند، که او تجلی ذات خداست، و وی را «مظهر» تمام و کمال خدا می‌دانند، و اوست که در هر دوره و عصری ظهور کرده، و در جسم پاکان و مقدسان از اهل حق تجلی می‌کند. علی (ع) اصول مذهب حق را به سلمان، و به عده‌ای از یاران نزدیک خود بیاموخت. در دعای سفره، خطاب به حضرت علی (ع) گویند: «یا علی ایو الله، الحمد لله رب العالمین، سفره سلطان کرم، خاندان کرم، نور نبی، شکسته، بسته جان مدعی، بر ما حلال بر صاحبانش خیر و برکت».

آفرینش جهان: اهل حق معتقدند که آفرینش در دو مرحله اصلی انجام شده است، یکی خلقت «جهان معنوی» و دیگری خلقت «جهان مادی». این افسانه‌ها در دفترها و متون دینی ایشان به لهجه گورانی، به صورتهای گوناگون حکایت شده است.

گویند: در آنگاه اراده خداوند به آفرینش موجودات تعلق گرفت، و نخستین مخلوق پیر بنیامین را از زیر بغل خود خلق کرد، و نام او را جبرائیل گذاشت. پس از خلقت جبرائیل خداوند او را در پهنای دریای محیط رها کرد، هزاران سال گذشت تا به درخواست جبرائیل، شش تن دیگر از بطن در پیدا شدند، که با جبرائیل هفت تن شدند: جبرائیل (پیر بنیامین) - اسرافیل (پیر داوود) - میکائیل (پیر موسی) - عزرائیل (مصطفی داوودان) - حور العین (رزبار یا رمزار) - عقیق (شاه ابراهیم) - یقین (شاه یادگار یا بابا یادگار) که او را یادگار حسین نیز گفته‌اند و او مظهر حسین بن علی (ع) است.

پس از خلقت هفت تن، خداوند نخستین عهد و میثاق خویش را با آنان بست، و دو جهان «مادی» و «معنوی» را خلق فرمود:

مخلوقات این عالم، بر حسب عنصر اولیه دو قسم متمایز و متضاداند، قسمتی از گل زرد آفریده شده و قسمتی از گل سیاه، قسم اول را «زردگلان» و قسمت دوم را «سیاه گلان» نامند. «زردگلان» اهل نورند و ایشان را دو پیشوا بوده که یکی پس از دیگری آمده است، و آن دو بنیامین و سید محمد (به صورت بزرگ سوار) ظهور کرده است.

اما قسم دوم از آتش و تاریکی‌اند، برای ایشان دو پیشوا آمد یکی «ابلیس» و دیگری را «خناس» گویند.

هفتتنان - به اعتقاد ایشان، خداوند با هفت فرشته مقربی که از درون در خلق فرموده است به صورت بشر نازل شده، و در دوره‌های مختلف در بدنهای پاکان تجلی کرده است. در نخستین دوره خداوند به دون (یا) تجلی کرد، و در دوره دوم بدون (علی)، و به ترتیب به جامه (شاه خوشین)، بابا ناووس، و سلطان اسحق (سهاک) در آمد، و معتقدند که این سه تن اخیر، مانند عیسی مسیح بدون پدر از مادر متولد شدند.

هفت تن در مرحله اول از یاران سلطان اسحق قرار دارند، همانطور که سلطان اسحق «مظهر» علی (ع) و علی (ع) مظهر «ذات حق» است.

موعود اهل حق: سه تن، شاه خوشین، باباناووس و سلطان اسحق هستند:

۱- شاه خوشین: گویند در اواخر قرن سوم هجری مردی به نام مبارک شاه، ملقب به شاه خوشین که او را مظهر الله می‌دانند، در لرستان بدون پدر از مادری بکر به نام «ماما جلّاله» زاده شد. وی مریدان بسیار داشت، و به سیر و سیاحت می‌پرداخت، و ذکر جلی را با نواختن آلات موسیقی اجرا می‌کرد. روزی در اثنای گردش به رودخانه گاماسب افتاد و از نظر ناپدید شد.

۲- بابا ناووس: گویند در فاصله بین قرن چهارم و پنجم، شخصی به نام بابا ناووس، بدون پدر مانند شاه خوشین، در میان طایفه جاف از طوایف کرد، از زنی به نام خاتونه گلی تولد یافت. روزی به شکل شاهباز پنهان گشت، و پیش از آن به یاران خود گفته بود که من دیگر باره ظهور خواهم کرد.

۳- سلطان اسحق: گویند سلطان اسحق که به زبان محلی «سلطان سهاک» تلفظ می‌شود، پسر شیخ عیسی برزنجی از سادات موسی، و از پیشوایان دراویش نقشبندی است، و نسب او به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد، از شیخ عیسی سه پسر باقی ماند، یکی سلطان اسحق، دیگری سید عبد الکریم، و نام پسر سوم معلوم نشد. سلطان اسحق جد سادات حیدری گوران از اهل حق است، که از جمله غلاة شیعه به شمار می‌روند.

آداب و رسوم اهل حق: از آداب و رسوم ایشان، نماز خواندن و قربانی کردن و سرسپردن و جوس شکستن و عهد و میثاق بستن و روزه گرفتن است.

محل اجتماع ایشان «جمخانه» است که مخفف کلمه جمع خانه می‌باشد.

این اجتماع نباید کمتر از سه تن باشد، شرط شرکت در جمخانه، مرد بودن و عاقل و بالغ بودن، و قصد عبادت داشتن، و کمر بند همت بر کمر داشتن است، که با گفتن یا علی در آن عبادتگاه وارد شوند.

نماز ایشان به جماعت است، و نماز فرادی درست نیست، عبادت با نواختن طنبور و آلات موسیقی و خواندن سرود و دعاها، مذهبی انجام می‌پذیرد. گاهی هنگام دعا چنان از خود بیخود می‌شوند که خویشتن را بر روی آتش افروخته افکنده و در آن حال جذب به ایشان صدمه‌ای نمی‌رسد.

سرسپردن یعنی سر تسلیم و رضا به درگاه حق فرود آوردن، و در پیش پیر دلیل عهد و میثاق بستن از آئین اهل حق است. هر کودکی اعم از پسر یا دختر باید در نزد پیر دلیل سر بسپرد، از اصول سرسپردن شکستن یک عدد جوس هندی است، و برای شکستن جوس تشریفات خاصی در «جمخانه» برگزار می‌شود.

نذر و نیاز، از واجبات مذهب اهل حق است، که باید در ظرف هفته یا ماه یا فصل یا سال یک بار به جای آورده شود. دیگر از مراسم، قربانی کردن است، که در اصطلاح خود آن را کردار خوانند. قربانی باید از حیوانات نر مانند گاوانر یا گوسفند یا خروس باشد که آنها را برای این امر پرورش داده باشند.

اهل حق به گرفتن روزه سخت پای بندند، ولی روزه واجب ایشان از سه روز تجاوز نکند، و در زمستان باشد و پس از آن عید گیرند. دشمنان ایشان برای تحقیر و اهانت، آنان را چراغ سوندران (چراغ کشان) و خروس کشان خوانند.

کتابهای مذهبی و مقدس: یکی از کتابهای مذهبی ایشان «فرقان الاخبار» است به نثر، که مؤلف آن حاج نعمت الله جیحون آبادی متخلص به مجرم است، وی پسر میرزا بهرام مکرری بود، و در سال ۱۲۸۸ ه. در دیه جیحون آباد واقع در بخش دینور از ناحیه کرمانشاهان، زاده شد و پس از سیر و سلوک، در ۱۳۳۸ ه. در جیحون آباد در گذشت. حاج نعمت الله جیحون آبادی کتابی دیگر به بحر متقارب به نام «شاهنامه حقیقت» دارد، که در اسرار مذهب اهل حق، در آن کتاب به زبان شعر، سخن گفته است.

دیگر از کتابهای اهل حق کتاب «سرانجام» است. این کتاب را سرانجام یا کلام خزانه گویند، و هنگام نیاز با آهنگ خاصی همراه با طنبور خوانده می‌شود. این کلامها به گویش کردی گورانی است.

چنان که در آغاز این مقاله اشاره رفت، اساس مذهب اهل حق، بر اقوال غلاة شیعه و اسماعیلیه و فرقه امامیه اثنی عشریه و فرقه دروز و نصیرییه است. آنان مانند درویشان دارای حلقات ذکر و سرسپردن هستند، مقداری از عقاید خود را از اساطیر عوام گرفته‌اند. اینکه گویند: خداوند در ازل در «دری» پنهان بود، مأخوذ از عقاید مانوی است. عقیده «تناسخ» را توسط اسماعیلیان از هندیان گرفته‌اند، و این که عالم را به دو قسمت «الهی» و «اهریمنی» تقسیم می‌کنند، تحت تاثیر دین زردشتی واقع شده‌اند. اما کشتن خروس را از عادات یهود گرفته‌اند.

مجله وحید، سال هفتم، مقاله اهل حق، دکتر حشمت طبیبی.

دایرة المعارف اسلامیه، ج ۳، اهل حق.

سرسپردگان تاریخ و شرح عقاید اهل حق.

شاهنامه حقیقت.

مجموعه رسایل اهل حق.